

ابن طریف زاری نکرده‌ای.^۱

یا تهنیت گفتن بر مغلوب و دشمن کسی که در گذشته است چون از زیر بار فشار و سختگیری وی آزاد شده است مانند:

خاندان ربیعه بن نزار! دیگر نیزه‌ها را بر زمین گذارید، زیرا [چنگال] مرگ، دشمن پیکار جوی شما را در ربود.^۲

و بسیاری از اینگونه شیوه‌ها که در دیگر فنون و اسلوبهای سخن یافت میشود و ترکیباتی که در اسلوب شعر تشکیل میابند ممکن است بوسیله جمله یا غیر جمله باشند و جمله‌ها گاه انشائی هستند و گاه خبری و زمانی اسمی و هنگامی فعلی. ممکن است جمله‌ها تابع یکدیگر باشند یا نباشند^۳ در مواردی جمله‌ها «از لحاظ معنی» با هم سازگارند و در موارد دیگر ناسازگار. گاهی ممکن است جمله‌ها مجزا و گاه پیوسته باشند. اینها همه بر حسب چگونگی ترکیبات در کلام عربی و بازشناختن محل هر کلمه نسبت بدیگریست که در نتیجه استفاده از ممارست و تمرین در اشعار بدانها پی میبریم و بسبب این ممارست قالب کلی مجردی از ترکیباتی معین در ذهن نقش می‌بندد و این قالب بر همه آنها منطبق میشود چه فراهم آورنده سخن مانند بتا یا بافنده است و صورت ذهنی منطبق شونده همچون قالبی است که بتا ساختمان را در آن بنیان می‌نهد یا چون نوردی است که بافنده پارچه را بر آن میافد و از اینرو اگر بتا از قالب و بافنده از نورد خارج شوند بکار آنها تباهی راه خواهد یافت و نباید تصور کرد که شناختن قوانین و اصول بلاغت برای این منظور کافی است، زیرا ما می‌گوییم که قوانین بلاغت عبارت از قواعدی علمی و قیاسی هستند و تنها فایده آنها این است که بکار بردن ترکیبات را بر هیئت مخصوص

۱ - ایا شجر الخابور مالک مورقا - کانک لم تجزع علی ابن طریف ۲ - الق الرماح ربیعه بن نزار - اودی الردی بقریمک المنوار. ۳ - در مواردی جمله‌ها متفق‌اند و در موارد دیگر غیر متفق. این عبارت بجای «ممکن است جمله‌ها تابع یکدیگر باشند» که در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «ب» آمده است، در چاپهای مصر و بیروت دیده میشود.

بقیاس جایز می‌شمرند، قیاس علمی صحیح مطردی^۱ مانند قیاس قوانین اعراب (نحو). لیکن این اسلوبهائی که ما در صدد بیان کردن آنها هستیم بهیچرو و در شمار قیاس نیستند، بلکه آنها از صورت یاهیئتی هستند که بسبب تتبع و پیجوئی ترکیبهای گوناگون از شعر عرب در نفس رسوخ مییابند تا آنقدر بر زبان جاری شوند که صورت آنها استحکام پذیرد و در ذهن نقش بندد و از آنها استفاده کنند و در هر ترکیب شعری آنها را سرمشق قرار دهند و از ترکیبهای مزبور تقلید و پیروی کنند چنانکه این نکته را در بحث کلی سخن یاد کردیم ولی قوانین علمی اعراب (نحو) و بیان، این اسلوبها را بهیچرو تعلیم نمیدهند و گذشته از این همه چیزهایی که از لحاظ قیاس سخن عرب و قوانین علمی صحیح میباشند مورد استعمال واقع نمیشوند، بلکه اقسام معروفی از این قیاسها در نزد عرب مستعمل هستند و آنانکه سخنان و قواعد ایشان را حفظ میکنند از آنها آگاه میباشند و صورت آنها در تحت آن قوانین قیاسی مندرج است پس هر گاه بدین شیوه و با این اسلوبهای ذهنی که بمنزله قالبهای میباشند بشعر عرب توجه شود به ترکیبهای مستعمل آنها توجه خواهد شد نه به هرچه قیاس اقتضا کند. و بهمین سبب گفتیم آنچه سبب ایجاد این قالبها در ذهن میشود تنها حفظ کردن اشعار و سخنان عرب است و این قالبها همچنانکه در نظم هست در نثر هم یافت میشود، چه سخنان عرب در هر دو فن استعمال شده و آنها را چه در نظم و چه در نثر بتفصیل آورده اند چنانکه در شعر اینگونه سخنان را در بیتهای موزون و قوافی مقید پدید می آورند و استقلال سخن را در هر بیت مراعات میکنند. و در نثر غالباً موازنه و تشابه میان جملهها و عبارات را در نظر میگیرند و سخن را گاهی به سجع مقید میکنند و گاه آزاد میسازند و [قالبهای]^۲ هر يك از این انواع در زبان عرب معلوم است و در میان آنان قالبهای مستعمل است که

۱ - قیاس مطرد، یعنی قیاس عامی که در آن استثنا نباشد. ۲ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «ب».

فراهم آورنده سخن بر اساس آنها تألیف خود را بنیان می‌نهد و تنها راهی که گویندگان و سخن‌سرایان را باین قالبها رهبری میکند این است که سخنان «فصیح» را بیاد سپرند تا از قالبهای معین جزئی در ذهن آنان قالبی کلی و مطلق منتزع گردد و در آن جایگیر شود و بمنزله نمونه‌ای قسار گیرد که در ساختن سخن از آن پیروی کنند همچنانکه بتا ساختمان را بر قالب بنیان می‌نهد و بافنده پارچه را بر نورد می‌بافد.

و از اینروست که فن سخن‌پردازی از اندیشه و نظر نحوی و بیانی و عروضی جداست و فنی مستقل بشمار می‌آید. البته مراعات قوانین دانشهای یاد کرده در سخنوری از شرایطی بشمار میرود که بی‌دانستن آنها سخن کمال نمی‌پذیرد. و هرگاه در سخن همه این صفات و خصوصیات حاصل آید بنوعی نظر و اندیشه لطیف در این قالبها اختصاص می‌یابد قالبهایی که آنها را سبک‌های (اسالیب) سخن‌مینامند و برای آشنائی باین سبکها هیچ شیوه‌ای سودمندتر از حفظ کردن نظم و نثر نیست.

و اکنون که معنی اسلوب (سبک) روشن شد سزااست که برای شعر به حدیاریسمی^۱ پردازیم تا باهمه صعوبتی که در این هدف هست حقیقت آن بر ما معلوم شود و بماهیت آن پی ببریم و هم یاد آور میشویم که ما بچنین تعریفی در آثار دیگران دست نیافته‌ایم و هیچیک از متقدمان شعر را بدین شیوه تعریف نکرده اند چنانکه حد

۱ - تعریف شیئی بذاتیات را حدگویند مانند تعریف انسان بحیوان ناطق بخلاف رسم که تعریف شیئی بعرضیات است چنانکه انسان را به ماشی و ضاحک تعریف کنند هر یک بر دو گونه است: تام و ناقص حد تام آن است که از جنس و فصل قریب تشکیل یابد مانند تعریف انسان بحیوان ناطق و حد ناقص آن است که تنها از فصل قریب و جنس بعید ترکیب شود چون تعریف انسان به ناطق یا به جسم ناطق، و رسم تام تعریفی است که از جنس قریب و خاصه تشکیل یابد چنانکه انسان را به حیوان ضاحک تعریف کنند و رسم ناقص آن است که تنها از خاصه یا خاصه و جنس بعید تشکیل یابد مانند تعریف انسان به ضاحک یا به جسم ضاحک و بعرضیاتی که کلیه آنها بحقیقت واحدی اختصاص داشته باشد چنانکه در تعریف انسان بگویند: روی دویا راه میرود یا قامت راست دارد یا بالطبع خندان است و مانند اینها. (ازغیث و تعریفات جرجانی).

عروضیان که میگویند: « شعر عبارت از سخنی موزون و مقفی است » برای شعری که ما در صدد شناساندن آنیم نه حد بشمار می‌رود و نه رسم و عروضیان در فن خویش تنها از این نظر بشعر مینگرند [که شماره حرف متحرك و ساکن ابیات آن پیاپی با هم موافق باشند و عروض^۱ ابیات شعر با ضرب^۲ آنها شباهت داشته باشد و چنین نظری تنها مربوط به وزن است و به الفاظ و چگونگی دلالت آنها بر معانی توجهی ندارد پس مناسب آن می‌شود که در نزد آنان حدی باشد؛ ولی ما در اینجا از این لحاظ به شعر مینگریم]^۳ که دارای اعراب و بلاغت و وزن و قالبهای مخصوص است . و شکی نیست تعریف عروضیان برای شعری که منظور ماست وافی نیست و ناگزیر باید بتعریفی پردازیم که حقیقت آنرا از این لحاظ روشن کند و بنا بر این میگوئیم: شعر سخنی بلیغ و مبتنی بر استعاره و اوصاف است که باجزائی (ابیاتی) هموزن و همروی تجزیه گردد چنانکه هر جزء (بیت) آن از لحاظ غرض و مقصد نسبت به جزء (بیت) ماقبل و مابعد مستقل باشد و بر وفق اسلوبهای مخصوص زبان عرب جاری شود. در این تعریف « سخن بلیغ » جنس است که فصل آن « مبتنی بر استعاره و اوصاف » است و هر سخنی را که فاقد این صفت باشد خارج میکند، چه این گونه سخنان را معمولا نمیتوان شعر نامید و جمله : « به اجزا یا ابیاتی هموزن و همروی تجزیه گردد » فصل دیگری است تا نثر را که همه ادیبان آنرا شعر میدانند از تعریف خارج سازد و قید کردن « هر جزء یا بیت آن از لحاظ غرض و مقصد نسبت به بیت ما بعد مستقل باشد » برای بیان حقیقت مفهوم شعر است، زیرا ابیات شعر همواره بر این شیوه میباشند و چیزی آنها را از هم جدا نمی‌کند. و اینکه گفتیم: « بر وفق اسلوبهای مخصوص زبان عرب جاری شود » فصلی است برای خارج ساختن سخنانی که بر اسلوبهای معروف شعر جاری نیستند، چه

۱ - جزء آخر مصراع اول بیت. (تعریفات).
 ۲ - آخرین جزء مصراع دوم بیت. (تعریفات).
 ۳ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ».

اینگونه سخنان را با چنین خصوصیتی نمیتوان شعر نامید، بلکه آنها سخن منظوم بشمار میروند، زیرا شعر دارای اسلوبهای خاصی است که در نثر یافت نمی‌شود چنانکه نثر هم اسلوب‌هایی دارد که در شعر نیست و بنا بر این هر سخن منظومی را که بر این اسلوبها نباشد نمی‌توان شعر نامید. و به همین نظر بسیاری از شیوخ و استادان ادبمان را که دیده‌ایم معتقداند که نظم مثنوی و معرّی بهیچ‌رو شعر نیست چه سخنان آنان بر اسلوبهای شعر جاری نیست [و اینکه در تعریف قید کردیم «بر اسلوبهای زبان عرب جاری باشد» فصل دیگری است که شعر غیرعرب]، از ملت‌های دیگر را از تعریف خارج میکند بر حسب نظر کسانی که معتقدند شعر، هم در میان قوم عرب و هم در میان دیگر ملت‌ها وجود دارد، ولی کسانی که معتقدند شعر جز در میان عرب در قوم دیگری یافت نمیشود نیازی باین فصل ندارند و بجای آن میگویند:

«بر اسلوبهای مخصوص بدان جاری باشد» و هم اکنون که از گفتگو درباره حقیقت شعر فارغ شدیم بی‌حسب در کیفیت سرودن آن میپردازیم: باید دانست که سرودن شعر و مهارت یافتن در این فن دارای شرایطی است که نخستین آنها حفظ کردن جنس آن یعنی جنس شعر عرب است تا در نفس ملکه‌ای پرورش یابد و همچون نورد بافنده نمونه و سرمشق باشد و از آن پیروی شود.

و محفوظات را از اشعار اصیل برگزیده و گلچین انتخاب میکنند که دارای اسلوبهای گوناگون باشند. و حداقل مقداری که از این منتخبات کفایت میکند اشعاری از فحول شاعران اسلامی است مانند: ابن ابوریعه و کثیر و ذوالرمله و جریر و ابونواس و حیب «ابوتمام» و بحتری و رضی و ابوفراس. و اکثر اشعار برگزیده را باید از کتاب اغانی حفظ کرد، زیرا در این کتاب همه آثار شاعران طبقه اسلامی و اشعار برگزیده دوران جاهلیت گرد آمده است. و کسی که از این محفوظات

۱ - از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ».

نداشته باشد نظم وی ناقص و پست خواهد بود و هیچ وسیله‌ای بهتر از محفوظات فراوان بشعر رونق نمی‌بخشد و بر شیرینی آن نمی‌افزاید از اینرو کسی که محفوظاتش اندک و ناچیز باشد یا هیچ محفوظات نداشته باشد اثر طبع وی را نمیتوان شعر نامید، بلکه باید سروده‌های ویرانظمی پست خواند و کسی که محفوظاتی ندارد شایسته‌تر آن است که از شعر سرودن پرهیز کند.

آنگاه پس از پر کردن و «آراستن» دماغ از محفوظات و تشحید قریحه بمنظور نمونه و سرمشق قرار دادن محفوظات منتخب، باید بنظم سخن روی آورند و هر چه بیشتر شعر بسرایند ملکه آن استوارتر و راسخ‌تر میشود.

و چه بسا که گفته شود شرط دیگر شاعری فراموش کردن آن محفوظات است تا نشانه‌های رسوم حرفی ظاهر آن (از ذهن وی) محو گردد، زیرا تاهنگامی که رسوم مزبور در ذهن وی وجود داشته باشد هنگام شعر سرودن بعین همان الفاظ را بکار میبرد (و از خود نمی‌تواند ابتکار کند و نشانه‌های مزبور مانع اندیشیدن او میشوند).

لیکن اگر آنها را فراموش کند درحالی‌که نفس بدانها سازش پذیر شده باشد، اسلوب محفوظات قبلی در ذهن وی نقش می‌بندد و بمنزله نورد بافنده برای او نمونه و سرمشقی میشود که ناگزیر از کلمات دیگری نظیر آنها یاری میجوید و بهمان سبک شعر میسراید آنگاه شرط شاعری خلوت‌گزیدن و تنهائی و زیبائی منظره جایگاهی است که در آن شعر میسرایند از قبیل اینکه برای لذت چشم کنار جویبارها و بوستانهای پر گل و ریحان را برگزینند و همچنین برای تابناک شدن قریحه باید گوش را به شنیدنیهای شادی بخش و لذت‌افزا بهره‌مند سازند تا حواس فراهم آید و قریحه برانگیخته شود و بنشاط در آید.

گذشته از همه اینها شاعر باید هنگام شعر سرودن در حال نشاط و آرامش خاطر باشد و در موقع خستگی و ناراحتی نسراید چه هنگام آسایش و استراحت

قریحه او برای سرودن اشعاری مطابق نمونه‌های محفوظاتی که در حافظه‌وی گرد آمده مناسب تر است و اندیشه‌وی برای این منظور آماده تر میشود. و گفته‌اند بهترین اوقات برای سرودن شعر سحر گاهان هنگام بیدار شدن از خواب و موقع خالی بودن معده و نشاط فکر و در هوای حمام است.

و چه بسا که عشق و سرمستی رانیز از انگیزه‌های شاعری دانسته‌اند و این گفتار ابن رشیق در کتاب «عمده» است که در فن شعر و شاعری بیهمتاست و مؤلف آن حق صناعت شعر را نیک ادا کرده است و هیچیک از متقدمان یا ادیبانی که پس از وی پدید آمده‌اند کتابی بدینسان ننوخته‌اند. و برخی گفته‌اند اگر پس از همه شرایط یاد کرده شعر سرودن بر شاعری دشوار باشد باید آنرا بوقت دیگر واگذارد و نفس را به‌اکراه بر آن وانداورد.

و باید از آغاز قالب‌ریزی و وضع ترکیبات شعری بنای آنرا بر قافیه بگذارد و سخن را تا پایان بر آن پی ریزی کند، زیرا اگر از بنیان نهادن بیت بر قافیه غفلت کند نشانندن قافیه در جایگاهی که باید قرار گیرد بر او دشوار خواهد شد و چه بسا که گریزان و پریشان خواهد آمد و هر گاه از طبع وی بیتی تراوش کند و آنرا با بیت ماقبل یا مابعد آن مناسب نیابد، باید آنرا فرو گذارد تا جای شایسته‌تر آن را بیابد، چه هر بیتی از لحاظ معنی کاملاً مستقل میباشد. و آنچه باقی میماند این است که ابیات قصیده یا غزلی باهم متناسب باشند و از اینرو شاعر میتواند ابیات را در هر محل قصیده که مناسب ببیند جای دهد. و پس از آنکه شاعر شعر خود را پایان میرساند باید بار دیگر با نظر تنقیح و انتقاد در آن بیندیشد و هر گاه آنرا نیکو و شیوا نیابد در فرو گذاشتن آن نباید بخل ورزد، چه مردم از اینرو که شعر خویش را زاده اندیشه و اختراع قریحه خود میدانند بدان شیفته میباشند.

۱ - در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ «پ» و «فی هواء الحمام» و در چاپهای مصر و بیروت و «فی - هؤلاء الحمام» است و «حمام» بمعنی آسایش و آسودگی بعد از خستگی است.

و سخنی که در شعر بکار میرود باید از فصیح‌ترین تراکیب و خالص از ضرورت‌های لسانی باشد و آنچه را که از جمله ضرورت‌های گفتار است شاعر باید فرو گذارد، چه اینگونه کلمه‌ها و ترکیب‌ها سخن را از طبقه^۱ بلاغت تنزل میدهد. و پیشوایان ادب و سخن، شاعران مولد را از بکار بردن ضروریات شعری منع کرده‌اند، چه میدان سخن برای آنان آنقدر پهناور است که میتوانند بیاری ملکه^۲ خویش از استعمال آنها عدول کنند و بطریقه^۳ اشبه به حق^۴ بگرایند. و نیز باید شاعر منتهای کوشش خود را در اجتناب از ترکیب‌های پیچیده و دارای تعقید مبذول دارد.

و ترکیب‌هایی بکار برد که معانی آنها بر الفاظ در فهم سبقت جوید؛ همچنین بکار بردن معانی بسیار در یک بیت روا نیست چه نوعی تعقید بشمار میرود و به آسانی درک نمیشود، بلکه شیوه^۵ برگزیده آن است که الفاظ یک بیت با معانی آن مطابقت داشته یا وافی تر از آنها باشد، چه اگر معانی بسیار باشند حشو^۶ بشمار خواهد رفت و ذهن به تعمق و غور رسی در آن مشغول خواهد شد و ذوق را از رسیدن بکمال بلاغت آن باز خواهد داشت.

و شعر را نمیتوان سهل نامید مگر هنگامی که معانی آن به ذهن بر الفاظ سبقت جوید. و بهمین سبب بزرگان ما (رح) بر شعر ابن خفاجه شاعر اندلس^۷ خرده میگرفتند.

زیرا در هر یک از ابیات وی معانی بسیار وجود دارد و چنانکه گذشت از شعر

۱ - الطريقة المثلی، الشبھی بالحق (المنجد). ۲ - حشودر اصطلاح سخن، عبارت از زایدی است که ناسودمند باشد (تمریفات جرجانی). ۳ - در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ دارالکتاب اللبانی، «شاعر شرق اندلس» است و هم در نسخه مزبور و چاپ‌های مصر و بیروت کنیه ویرا ابوبکر آورده‌اند و در حاشیه همان چاپها نوشته شده است، و در نسخه‌های ابواسحاق. و در لغت دهخدا شرح حال وی چنین است:

ابواسحاق ابراهیم بن ابوالفتح بن عبدالله اندلسی شاعر (۴۵۰ - ۵۳۳) ولادتش در جزیره شقر (Xucar) نزدیک بلنسیه بوده و در همانجا درگذشته است. و دسلان مینویسد: ابن خلکان و مقرئ کنیه ویرا ابواسحاق و نام او را احمد آورده‌اند.

متن‌پی و معری نیز عیبجوئی میکنند که بر وفق اسلوبهای عربی نیست و آنها را سخن منظومی می‌شمرند که از طبقه شعر عرب فروتر است و قضاوت آن باذوق است.

همچنین شاعر باید از الفاظ روستائی^۱ و پست و کلمات عامیانه (بازاری) که در نتیجه استعمال در میان عامه مبتذل شده اند دوری جوید، چه بکار بردن چنین کلماتی شعر را از طبقه سخن بلیغ تنزل می‌دهد [همچنین باید از برگزیدن معانی مبتذل]^۲ نیز اجتناب کند، چه شعر مبتذل نزدیک بسخن بیفایده می‌گردد مانند اینگونه معانی: آتش گرم است. آسمان بالای سرماست. و میزان نزدیک شدن اینگونه سخنان بطبقه سخنانی که سودی برای شنونده ندارند بهمان اندازه هم از پایه بلاغت دور میشوند، زیرا دو گونه مزبور دو طرف سخن بلیغ را تشکیل میدهند و بهمین سبب اشعاری را که در موضوعات ربانی و نبوی میسر آیند اغلب آنها را کمتر در زمره سخنان بلیغ و نیکو می‌شمرند و در چنین موضوعاتی جز شاعران بزرگ نمیتوانند اشعاری نیکو و بلیغ بسرایند آنهم در مواردی قلیل و بدشواری، زیرا معانی آنها در میان عامه مردم متداول است و از اینرو جنبه ابتذال بخود میگیرند. و هرگاه با همه شرایط یاد کرده سرودن شعر برای شاعری دشوار باشد باید در آن تمرین کند و بتکرار اشعار بسیار بسراید، زیرا قریحه مانند پستان است که هر چه آنرا بیشتر بدوشند شیر آن افزون‌تر میشود و اگر آنرا فرو گذارند شیر آن خشک میگردد.

و باری صناعت شعر و چگونگی آموختن آن بطور کامل در کتاب عمده ابن - رشیق یاد شده است و ما بر حسب توانائی خود آنچه از مطالب آنرا بیاد داشتیم در اینجا نقل کردیم و هر که بخواهد بمطالبی کاملتر از آنچه یاد کردیم دست یابد باید به کتاب مزبور مراجعه کند چه در آن کمال مطلوب خویش را خواهد یافت.

۱ - ترجمه کلمه «حوشی» است که بگفته دسلان «ص ۳۸۰ ج ۳» از لغات افریقیه و مشتق از حوش بمعنی مزرعه کوچک است. ۲ - از نسخه خطی «بنی جامع» و چاپ «پ».

و این مقدار که ما آوردیم پاره‌ای بسنده می‌باشد. و خدایاری دهنده است. و برخی از شاعران درباره مسائلی که در فن شعر دانستن آنها ضرورت دارد اشعاری سروده‌اند و بهترین سخنان در این موضوع، شعرذیل است و گمان می‌کنم از آثار «ابن رشیق» باشد:

نفرین خدای برهنر شعر باد که چقدر نادانان گوناگون را در آن می‌یابیم.
این نادانان سخنان دور از ذهن و دشوار را بر گفتارهای آسان که برای شنوندگان آشکار باشد ترجیح می‌دهند.

آنها محال را معنی صحیح میدانند و سخن پست را چیزی گرانها می‌شمرند.
از شیوه درست شعر آگاه نیستند و از نادانی بجهالت خود پی نمی‌برند.
آنها در نزد غیر ما مورد نکوهش هستند، ولی بر راستی در نزد ما معذورانند.
شعر ترکیباتی است که میان آنها از نظر نظم تناسب ملحوظ گردد هر چند از لحاظ صفات متنوع و گوناگون باشند.

از اینرو بیتها باید بایکدیگر شباهت داشته باشد و صدرهای آنها متون^۱ بیت را آشکار سازد.

همه معانی و مضامین شعر باید آنچنان جلوه گر شود که شنونده آنها را بر آنچه آرزو می‌کند بیابد، خواه آن آرزو نباشد یا باشد.
و در نتیجه شاعر تعبیر و بیان معانی را باید به آنچنان پایه بلندی برساند که شعر او از لحاظ زیبایی و حسن بتقریب برای شنوندگان آشکار باشد.
بدانسان که گوئی الفاظ اشعار او چهره‌هایی هستند و معانی بمنزله چشمهای آنها می‌باشند.

«شعر شاعر» از نظر مضمون باید بروفق آرزوها باشد و انشاد کنندگان زیبایی آنها آرایش یابند.

۱- نخستین بخش مصراع اول بیت. ۲- متن در اینجا بجای عجز و قافیة بیت بکار رفته است

هر گاه آزاده ایرا مدح می کنی باید شیوه اطناب بر گزینی.
در تغزل باید روش سهل و نزدیک بفهم پیش گیری و در مدیح سخنت راست
و آشکار باشد.

از الفاظ زشت و گوش خراش پرهیز هر چند موزون باشند.
هر گاه به هجو کسان پردازی، باید شیوه ناسزا گویان را رها کنی و بدان
نگرایی.

سخن صریح در شعر بمنزله داروئی است و تعریض و کنایه همچون دردی نهفته
میباشد.

و هر گاه بخواهی «در شعر» در روز فراق یارانی که سحر گاهان سفر
می کنند بگریی، باید بی غم و اندوه فرود آیی و (یاران را تسلی دهی) و نگذاری
که اشکها از دیدگان جاری شود.

و اگر بخواهی بعتاب و توبیخ آغاز کنی باید وعده را با وعید و درشتی را با نرمی
در آمیزی.

چنانکه کسی را که مورد نکوهش و عتاب قرار میدهی باید ویرا میان بیم و
اطمینان و ارجمند و خواری باقی گذاری.

و صحیح ترین شعر آن است که ابیات آن از لحاظ نظم بهم نزدیک باشند و معنی
آن آشکار و روشن باشد.

چنانکه هر گاه انشاد شود همه مردم بدان طمع بندند و هر گاه قصداً تیان بمثل
آن کنند توانایان را عاجز کند «یعنی سهل و ممتنع باشد».
و هم در این باره شاعری [بنام ناشی] گوید:

۱ - از چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع». در چاپهای مصر و بیروت نام شاعر قید نشده است.
ابوالعباس ناشی شاعر و از رؤسای متکلمین زناده (مانویه) بود که به اسلام تظاهر میکرد او راست دیوان
شعر و کتاب فضیله السودان علی البیضان (از ابن الندیم) و رجوع به لغت نلسه ده خدا شود. و دسلان
مینویسد، دو شاعر ملقب به ناشی بوده اند یکی عبدالله که در قاهره سال ۲۹۳ هـ (۹۰۶ - ۹۰۵)
درگذشته است و دیگری علی که در بغداد سال ۳۶۵ هـ (۹۷۵) میلادی وفات یافته است.

شعر چیزی است که شاعر کژیهای صدرهای آنرا راست و اصلاح کند .
و با تهذیب اساس متون آنرا استوار سازد، قسمتهای پراکنده آنرا ببیند و
بوسیله اطناب آنها را فراهم آورد و بیاری ایجادیدگان بی نوره قسمتهای مبهم، آنرا
باز کند .

و معانی نزدیک بفهم و دور از ذهن آنرا گرد آورد و میان قسمتهای پیچیده و
روان آن پیوند ایجاد کند.

و هر گاه بمدح بخشنده بزرگواری پردازد و بخواهد حق دین او را باسپاس-
گزاری ادا کند باید او را بسنخان گرانها و استوار بستاید.

آنوقت شعری در سیاق اصناف آن جزل و روان و در برابر شیوه ها و فنون
آن سهل خواهد بود.

و هر گاه شاعر بخواهد بردیارواهل آن گریه وزاری کند باید چنان غمگینان
را متأثر سازد که اشک آنان را جاری کند.

و اگر بخواهد از امر مشکوکی بطور کنایه تعبیر کند باید آشکار و نهان
آنرا پدید آورد . چنانکه شنونده شکهای خود را با اثبات و گمانهای خود را با
یقین درآمیزد^۱ .

و هر گاه بخواهد دوستی را که مرتکب لغزش و خطائی شده است، سرزنش
کند باید در عتاب خود خشونت را بانر می درآمیزد .

چنانکه او را به نرمخوئی و گذشت خود مانوس سازد و از اندوه های سخت
و شدیدی که بر اثر خطا بانسان دست میدهد برهاند و مطمئن کند

و هنگامیکه شاعر دوست خود را ازدست بدهد چنانکه بعلمت اشعار زنده و
فته انگیر او را ترك گوید باید او را بسنخان نرم و مهر آمیز تسخیر کند و ویرا

۱ - در چاپهای مصروبیروت و نسخه خطی «ینی جامع» قطعه ناشی در اینجا پایان می یابد. و بقیه اشعار
از چاپ پاریس ترجمه شد .

به‌رموز و اسرار سخن شیفته خود سازد. و هر گاه در نتیجه لغزشی ب‌معذرت پردازد در ضمن سخنان آشکار و گفتار-های خیال‌انگیز رضای او «ممدوح یا معشوق» را مسئلت کند، آنوقت گناه وی در نزد کسی که از او معذرت می‌طلبد بمنزله سرزنی نسبت با او خواهد بود و در عین حال خیر و احسان او را مطالبه خواهد کرد.

فصل ۴۸

در اینکه صناعت نظم و نثر در الفاظ است نه در معانی

باید دانست که صناعت سخن خواه نظم یا نثر تنها بوسیله الفاظ انجام می-یابد نه از راه معانی، بلکه معانی تابع الفاظ است و اساس این صنعت فقط الفاظ می‌باشد. بنا بر این آموزنده سخن که می‌کوشد ملکه سخن را در نظم و نثر بدست آورد، تمام هم خود را متوجه الفاظ می‌کند و بحفظ کردن نمونه‌های آنها از سخنان «قدیم» عرب می‌پردازد و آنها را بسیار بکار میبرد و بر زبان خود جاری می‌سازد تا ملکه زبان مضر در وی رسوخ یابد و لهجه غیر عربی «فصیح» را که بر آن تربیت شده است ترك گوید چنین کسی خود را مانند نوزادی که در میان نژاد عرب پرورش می‌یابد فرض میکند و مانند يك كودك زبان آن قوم را فرا می‌گیرد تا به مرحله‌ای میرسد که گوئی از لحاظ زبان یکی از افراد آن نژاد است و این بدان سبب است که ما در فصول گذشته یاد کردیم زبان ملکه ایست که در نطق حاصل گردد و در راه تحصیل آن می‌کوشند تا آن را بر زبان تکرار کنند تا سرانجام بدست آید و آنچه بر زبان و نطق جاری میشود البته الفاظ است نه معانی، زیرا معانی در ضمیر است و گذشته از این معانی در ذهن هر کسی وجود دارد و اندیشه هر کسی قادر است آنچه بخواهد بسهولت معانی را دریابد و در ترکیب و تألیف آنها نیازی به صنعتی نیست و چنانکه گفتیم ترکیب سخن که برای تعبیر

از معانی است و به‌صناعت «آموختن و ممارست» نیاز دارد و بمنزلهٔ قالب‌هایی برای معانی میباشد، زیرا همچنانکه ظروف مخصوص آب گوناگون است مانند ظروف زرین و سیمین و صدفی و شیشه‌ای و سفالی، لیکن ماهیت آب یکیست و نیکوئی و زیبائی ظروف پر از آب برحسب اختلاف جنس آنهاست نه اختلاف آب. همچنین نیکوئی و زیبائی زبان و بکار بردن بلاغت در آن نیز برحسب اختلاف طبقات سخن فرق میکند و وابسته بطرز تألیف آن است که چگونه بر مقاصد تطبیق شود، در صورتیکه ماهیت معانی یکی است از اینرو کسی که بطرز ترکیب سخن و اسلوبهای آن برحسب مقتضیات ملکهٔ زبان آگاه نباشد و بخواهد مقصود خویش را تعبیر کند و بخوبی از عهدهٔ آن بر نیاید، همچون شخص زمین‌گیری است که آهنگ برخاستن و راه رفتن کند و بعلت فقدان قدرت حرکت بمقصود خود نائل نشود. و خدا بشما آموخت آنچه را که نمیدانستید^۱.

فصل ۴۹

در اینکه این ملکهٔ «سخندانی» در نتیجهٔ محفوظات بسیار حاصل میشود و نیکوئی در آن بسبب محفوظات نیکو و استادانه بدست می‌آید

در فصول گذشته یاد کردیم که هر که بخواهد زبان عربی بیاموزد ناگزیر باید بر محفوظات خود بیفزاید و بهر اندازه محفوظات او نیکو باشد و آنها را از طبقه و نوع عالی سخن برگزیند و مقدار بیشتری حفظ کند بهمان میزان ملکه‌ای که برای حفظ‌کننده حاصل میشود نیکو خواهد بود. چنانکه اگر محفوظات کسی از [اشعار عرب اسلامی^۲] حبیب^۳ یا هتایی^۴ یا ابن معتر یا ابن هانی یا شریف

۱ - والله علمکم مالکم تکونوا تعلمون. س، بقره، آ، ۲۳۰ - ۲ - در نسخهٔ خطی ینی‌جامع و چاپهای مصر و بیروت نیست. ۳ - حبیب بن اوس، ابوتمام. ۴ - کلثوم بن عمر ملقب به عباس متولد قنسرین و معاصر هارون الرشید. وی مورد عنایت برمکیان بوده است. و بسال ۲۰۸ هـ (۸۲۳ - ۸۲۴ م) در گذشته است.

رضی یا رسایل ابن مقفع یا سهل بن هارون یا ابن الزیات یا بدیع^۱ یا صابی باشد ملکه او نسبت به کسی که از آثار این شاعران و نویسندگان متأخر: شعر ابن سهل یا ابن النبیه یا ترسل بیسانی یا عماد اصفهانی حفظ کند، بدرجات نیکوتر خواهد بود و در پایه بلندتری از بلاغت قرار خواهد گرفت.

زیرا دسته اخیر نسبت بگروه نخستین در طبقه پائین تری قرار دارند. و این امر بر شخص بصیر و منتقد با ذوق آشکار است و نسبت نیکوئی محفوظات یا مسموعات شخص میتواند آنها را بروش نیکوئی بکار برد و آنگاه پس از حفظ کردن و بکار بردن ملکه نیکو و استادانه‌ای بدست آورد. از اینرو هر چه محفوظات در طبقه بالاتری قرار داشته باشد بهمان نسبت ملکه‌ای که از آنها حاصل میشود ارتقا خواهد یافت، زیرا طبع همانا بر منوال آن می‌بافد و قوای ملکه از آنها تغذیه میکند و رشد و کمال می‌پذیرد.

و بیان این مطالب چنان است که نفس هر چند در سرشت و جبلت نوع واحدیست ولی در بشر بنسبت قوت و ضعف وی در ادراکات مختلف است و اختلاف آن به سبب ادراکات و ملکات و الوان مختلفی است که از خارج بدان وارد میگردد و کیفیت خاصی بدان می‌بخشد چنانکه در نتیجه این واردات و خصوصیات وجود آن تکمیل میشود و صورت آن از مرحله قوه به فعل می‌رسد. و ملکاتی که برای نفس حاصل می‌شود بتدریج و اندک اندک است، چنانکه در فصول گذشته بدان اشاره کردیم. و بنا بر این ملکه شاعری در نتیجه حفظ کردن اشعار و ملکه نویسندگی بسبب بیاد سپردن نثرهای مسجع و نثر آزاد (غیر مسجع) حاصل میشود و ملکه علمی در پر تو ممارست در علوم و فهم مطالب و تحقیق و تفحص در مسائل و نظریات علمی بدست می‌آید. و ملکه فقهی را از راه مطالعه و ممارست فقه و تنظیم مسائل با یکدیگر و استخراج فروع آنها (از اصول) و تخریج فروع بر اصول میتوان کسب کرد.

۱ - منظور بدیع الزمان همدانی است.

و ملکه تصوف ربانی بدینسان حاصل میگردد که به عبادات و اذکار پردازند و حواس ظاهری را از راه خلوت نشینی و انقطاع از مردم آنچه ممکن باشد، تعطیل کنند تا ملکه رجوع به حس باطن و عالم روح حاصل آید و تحولی در او روی دهد که به مقام ربانی^۱ نائل شود. و سایر ملکات را نیز بهمین شیوه میتوان کسب کرد.

و نفس در هر يك از ملکه‌های مزبور برنگ خاصی در می‌آید و بدان سازش پذیر میشود و هر ملکه‌ای در نفس بر حسب چگونگی پرورش و ایجاد آن خواه خوب یا بد حاصل میشود و از اینرو ملکه بلاغتی که از نوع طبقه عالی باشد از راه حفظ کردن آثاری که در همان طبقه قرار گیرد بدست می‌آید و به همین سبب کلیه فقیهان و دانشمندان در بلاغت ناتوانند و تنها علت آن نوع محفوظاتی است که نخست در ذهن ایشان تمرکز می‌یابد و حافظه خود را از قوانین علمی و عبارات فقهی که خارج از اسلوب بلاغت است و در طبقه پائین سخن قرار دارد انباشته میکنند، چه عبارات مربوط بقوانین و علوم واجد اصول بلاغت نیست و از اینرو هر گاه اینگونه محفوظات در اندیشه سبقت جوید و رو بفرزونی رود و نفس به آنها خو گیرد و هم آهنگ شود، ملکه‌ای که از آنها بوجود می‌آید در نهایت کوتاهی و عجز از بلاغت بشمار خواهد رفت. و تعبیرات و الفاظ آن از اسلوبهای «فصیح» زبان عرب منحرف خواهد بود.

همچنین اشعار فقیهان و نحویان و متکلمان و صاحبان نظریات علمی (حکما) و دیگر کسانی را که کمتر بحفظ سخنان گلچین و برگزیده همت می‌گمارند خالی از بلاغت می‌یابیم.

دوست فاضل ما ابوالقاسم بن رضوان کاتب علامت (طغرانویس دربار) دولت

مرینی برای من حکایت کرد که :

۱ - حکیم‌الهی عارف به خدا. (از اقرب‌الموارد).

روزی با دوست خود ابوالعباس^۱ ابن شعیب کاتب سلطان ابوالحسن گفتگو میکردم و او در روزگار خود در زبان شعر عرب بصیرت کامل داشت و سرآمد ادیبان بود.

و این مطلع قصیده ابن النحوی را^۲ برای او خواندم و نام شاعر را یاد نکردم: هنگامیکه بر خرابه‌های منزل «یار» ایستادم، ندانستم میان نشانه‌های تازه و کهنه آن چه تفاوتی است^۳؛ وی (ابوالعباس) بیدرنگ گفت: این شعر از فقیه‌ی است گفتم: از کجا دانستی؟

گفت: از این گفتار او: «ما الفرق؟» چه تفاوتی است؟

چه این جمله از تعبيرات فقیهان است و از اسلوب‌های زبان عرب به شمار نمی‌رود. گفتم:

رحمت خدا بر پدرت باد: این شعر از ابن النحوی است. اما نویسندگان و شاعران بر این شیوه نیستند، زیرا آنها آثار منتخب را حفظ میکنند و در سخنان عرب (فصیح) و اسلوب‌های نگارش عربی به ممارست میپردازند و سخنان نیکو و شیوا را برمیگزینند.

روزی با دوست خویش ابو عبدالله بن خطیب وزیر (سلسله بنی احمر)^۴ از سلاطین اندلس گفتگو میکردم و او در شعر و نویسندگی سرآمد بود. گفتم: هر وقت بخواهم شعر بسرایم این امر را دشوار احساس میکنم با اینکه در شعر بینائی دارم و سخنان نیکو و برگزیده‌ای از قرآن و حدیث و برخی از سخنان عرب (قدیم) را حفظ کرده‌ام هر چند محفوظات من اندک است، ولی من (و خدا) ناآتر

۱ - ابوالعباس احمد بن شعیب در ادبیات و علوم عقلی و طب شهرت فراوان داشت و در دستگاه دولت مرینی در روزگار سلطان ابو سعید و سلطان ابوالعباس رئیس دیوان رسائل بود و در تونس بسال ۷۴۹ هـ (۱۳۴۹ - ۱۳۴۸) بمرض طاعون درگذشت. ۲ - ابوالفضل یوسف مکنی بابن النحوی در قرن پنجم هجری میزیسته و با غزالی معاصر بوده است. ۳ - لم ادر حین وقتت بالاطلال - ما الفرق بین جدیدها و البالی. ۴ - در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» نیست.

است) پیش از آنکه در حافظه‌ام برخی از اشعار علمی و قوانین و قواعد کتب جایگیر شود «شعر سرودم» چنانکه من دو قصیده بزرگ و کوچک شاطبی^۱ را در علم قرائت حفظ کرده‌ام و دو کتاب ابن حاجب را در فقه و اصول و جمل خونجی را در منطق (و قسمتی از کتاب تسهیل^۲) فرا گرفته‌ام و بسیاری از قواعد تعلیم را در مجالس (درس) تعلیم داده‌ام و در نتیجه حافظه‌ام از این گونه محفوظات انباشته شده است و رخسار ملکه‌ای که آنرا بمحفوظات نیکوماوند: قرآن و حدیث و سخن (قدیم) عرب بدست آورده‌ام «بسبب محفوظات مزبور» مخدوش شده است و در نتیجه قریحه از رسیدن بمرحله کمال باز مانده است.

ابن خطیب لحظه‌ای با نظر شگفتی و تحسین بمن نگریست و سپس گفت: خدا ترا باشد و آیا جز تو دیگری قادر است بدینسان سخن بگوید؟
و از آنچه در این فصل بیان شد راز دیگری نیز آشکار می‌گردد و آن ذکر سبب این است که چرا سخن عرب در دوره اسلام و ذوق‌های (سخندانان این عصر) نسبت بسخن «نظم و نثر» روزگار جاهلیت در طبقه برتری قرار دارد چه ما می‌بینیم که شعر حسان بن ثابت و عمر بن ابی ربیعه و حطیئة و جریر و فرزدق و نصیب و غیلان ذی‌الرمه و احوص و بشار و سخنان گذشتگانی که در دولت امویان و صدر دولت عباسیان میزیسته‌اند خواه در خطبه‌ها و خواه در نگارش و محاورات باملوك، از لحاظ بلاغت در طبقه بالاتری نسبت باشعار شاعران جاهلیت قرار دارد و بهتر از شعر نابغه و عنتره و ابن کثوم و زهیر و علقمة بن عبدة و طرفه بن عبداست و بر سخنان عصر جاهلیت خواه نثر و خواه محاورات ایشان برتری دارد. و طبع سلیم و ذوق درست برای منتقد بصیر در بلاغت بهترین گواه است و سبب این آن است که

۱ - شاطبی، قاسم بن فیره بن ابوالقاسم خلف بن احمد حافظ ابو محمد رعینی اندلسی معروف به شاطبی مالکی مقری نحوی. بسال ۵۲۸ متولد شد و در سال ۵۹۰ در مصر درگذشت. او راست، تنمة‌الحرز من قراء الائمة‌الکنز. حرز‌الامانی و وجه‌التھانی قصیده مشهور به شاطبی در قراءات عقيلة. وغيره (از اسماء المؤلفین ج ۱ ستون ۸۲۷).
۲ - در چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی جامع» نیست.

آنانکه عصر اسلام را درك کرده‌اند طبقه عالی سخن را درقرآن و حدیث شنیده‌اند، سخنانی که بشر از اتیان بمثل آن عاجز مانده است و چون این سخنان بر دل آنان نشسته و نفوس ایشان بر اسلوبهای آنها پرورش یافته است طبع‌های ایشان باستقامت گرائیده و ملکات آنان در بلاغت بر ملکات گذشتگانی که درعصر جاهلیت میزیسته و این طبقه سخن را نشنیده و بر آن پرورش نیافته‌اند، برتری یافته است از اینرو سخنان گویندگان عصر اسلامی خواه نظم یا نثر نسبت به آثار عصر جاهلیت از لحاظ دیباجه^۱ نیکوتر و از نظر رونق صافی‌تر است و مبنا و اسلوب آن منظم‌تر و مهارت و استادی سخن‌دانان عصر مزبور مسلم‌تر است، زیرا آنها از آثاری که در طبقه عالی سخن قرار دارد استفاده کرده‌اند و خواننده‌ای که در این بحث تأمل کند اگر صاحب ذوق و در بلاغت بصیر باشد، ذوق او در این داوری بهترین گواه خواهد بود.

از استادمان ابوالقاسم شریف «سید» که در این روزگار قاضی غرناطه است و استاد این صنعت (معانی و بیان و بلاغت) بشمار میرود و معلومات خود را در سبته^۲ از گروهی استادان که از شاگردان شلوبین^۳ بوده‌اند فرا گرفته است و در علوم زبان متبحر میباشد و بنهایت مرحله آن نائل آمده است. روزی پرسیدم چرا زبان عرب دوره اسلامی از لحاظ بلاغت در طبقه عالی تری از زبان عرب جاهلیت می‌باشد وی با این که بدآوری ذوق خود منکر این پرسش نبود، مدت درازی سکوت کرد و سپس گفت: بخدا نمیدانم؟

گفتم: نکته‌ای را که من دریافته‌ام بر تو عرضه می‌کنم، شاید سبب آن در این

۱ - دیباجه را در عربی بمعنی اصل فارسی کلمه (دیبا) یا حریر و حله بکار برده و آن را بمجاز بر شعر هم اطلاق کرده‌اند یعنی «حله تنبیده زدل بافته زجان» و بمعنی رخساره و چهره و نقش و نگار و آغاز کتاب هم آمده است. ۲ - Ceuta. ۳ - منظور ابوعلی عمر بن محمد شلوبین یا شلوبینی متوفی بسال ۶۴۵ هـ (۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ م) است که از علمای بزرگ ادب و نحو بوده و تألیفات بسیاری داشته است و کلمه شلوبین از ریشه سالربنا (Salorbena) گرفته شده است که بندری در ایالت غرناطه (Grenade) میباشد. (از حاشیه دسلان ج ۳ ص ۳۹۲).

نکته باشد. آنگاه مطالبی را که در این باره نوشتیم^۱ برای او بیان کردم وی با حالت تحسین آمیزی سکوت کرد سپس بمن گفت:

ای فقیه، سزاست که این سخن را بر زر بنویسند.

و از آن پس مرا در پایه بالاتری می‌نشانید و در مجالس تعلیم (درس) بگفتار من گوش فرا میداد و فهم و درایت مرا در علوم تصدیق میکرد.

و خدا انسان را بیافرید و او را بیان بیاموخت.^۲

فصل^۳

در اینکه اساس و رتبه سخن مطبوع از نظر بلاغت استوارتر
و برتر از سخن مصنوع است^۴

باید دانست که راز و حقیقت اینکه نوعی سخن را عبارت^۵ و خطاب می‌گویند این است که افاده معنی می‌کند، ولی اگر سخنی بی‌معنی و مهمل باشد آنوقت مانند مرده‌ای خواهد بود که تعبیری ندارد.

و بر حسب تعریفی که علمای بیان از بلاغت میکنند و ما آن را یاد کردیم، کمال افاده همان بلاغت است، زیرا علمای بیان می‌گویند: بلاغت عبارت از مطابقت سخن با مقتضای حال است و فن بلاغت شناختن شرایط و احکامی است که بدانها تر کبیهای لفظی با مقتضای حال مطابقت می‌کنند و این شرایط و احکامی که در تر کبیهای

۱ - در ضمن مذاکره مؤلف با ابن خطیب در همین فصل ترجمه آن گذشت (رجوع به صفحه ۱۲۲۹ شود).
۲ - خلق الانسان علمه البیان. س، الرحمن - آ، ۲ و ۳ - این فصل در چاپهای مصر و بیروت نیست از اینرو از ص ۳۵۱ تا ص ۳۵۷ چاپ «پ» ترجمه و با نسخه خطی «ینی-جامع» (برگ ۲۶۰ و ۲۶۱) مقابله شد.
۳ - عنوان فصل در چاپ «پ» با نسخه خطی «ینی-جامع» متفاوت است در چاپ «پ» چنین است:

«در بیان سخن مطبوع و مصنوع و کیفیت نیکی یا کوتاهی سخن مصنوع» ولی در نسخه خطی «ینی-جامع» بطریقی است که در متن ترجمه شده است و چون عناوین این نسخه بخط مؤلف است پیدا است که در انتخاب آن تردیدی نکردم. ۵ - عبارت بر الفاظی اطلاق میشود که بر معنی دلالت میکنند و اندوخته‌های درونی انسان را تعبیر مینمایند. (از اقرب الموارد).

لفظی مطابقت دارند از زبان عرب بطور استقرا گردآوری شده است و بمنزله قوانینی بشمار می آید.

پس ترکیبهای لفظی وضعاً بر اسناد میان مسند و مسندالیه دلالت می کنند و این دلالت یا افاده بوسیله شرایط و احکامی است که قسمت عمده قوانین زبان عربی را تشکیل می دهند. و چگونگی این ترکیبها از قبیل تقدیم و تأخیر و معرفه و نکره بودن و اضمار و اظهار و تقييد و اطلاق و جز اینها بر احکامی دلالت می کنند که از خارج، نسبت یا اسناد و متکلم و مخاطب را در حال خطاب فرا گرفته اند و هر يك دارای شرایط و احکامی هستند که مجموعه آنها قوانین فن خاصی را تشکیل می دهد و آن فن را علم «معانی»^۱ می نامند. و این علم از فنون بلاغت است و بدین سبب قوانین زبان عربی (صرف و نحو) در ضمن قوانین و اصول علم معانی مندرج می باشد، زیرا افاده قوانین صرف و نحو بر اسناد جزئی از افاده آن بر احوالی است که اسناد را احاطه کرده اند و آنچه از این ترکیبات بسبب خللی که بقوانین اعراب یا قوانین معانی راه مییابد از افاده بر مقتضای حال نارسا باشد آنوقت از مطابقت بر مقتضای حال هم نارسا خواهد بود و بالفاظ مهمل که در شمار موات هستند ملحق خواهد شد.

گذشته از این تفنن در انتقال دادن ذهن در میان معانی از راه دلالتهای مختلف نیز از این افاده مقتضای حال تبعیت می کند، زیرا ترکیب وضعاً بر معنی خاصی دلالت می کند، ولی بعد از ذهن به لازم یا ملزوم یا شبه آن منتقل می شود و آنوقت این انتقال معنی خواه بشیوه استعاره و خواه بشیوه کنایه باشد مجاز شمرده می شود.

۱ - مؤلف در فصل علم بیان مسائل مربوط بعلم معانی را بی آنکه یاد آور شود، علم معانی دانش مستقلی است در ضمن مسائل علم بیان ذکر کرد و در حاشیه این نکته یاد آور شد. اما در این فصل که از فصول الحاقی است و گویا مؤلف این فصول را در مصر هنگام عهده داری سمت قاضی القضاة مالکیان نوشته است، دو علم معانی و بیان را جداگانه تشریح می کند و ظاهراً وی خود در این فصل درصدد تصحیح و تجدید نظر مطالب فصل «علم بیان» بر آمده است.

چنانکه در جای خود شرح داده شده است.

و در نتیجه این انتقال همچنانکه در افاده معنی برای اندیشه لذتی حاصل میشود در اینجا هم لذتی دست میدهد که می‌توان گفت از لذت نخستین شدیدتر است زیرا در همه این افاده‌ها و دلالت‌ها از راه دلیل بمدلول ظفر می‌یابیم و ظفر خود از موجبات لذت است چنانکه بیان کردیم.

سپس باید دانست که این انتقالات نیز دارای شرایط و احکامی هستند که بمنزله قواعد و قوانین میباشد و آنرا صنعتی قرار داده‌اند و مجموعه آنها را علم بیان مینامند و این دانش اخت (خواهر) علم معانی است که بر مقتضای حال دلالت میکند، زیرا علم بیان در باره معانی و مدلولات ترکیبات گفتگو می‌کند و قوانین علم معانی احوال خود ترکیبات را از لحاظ دلالت آنها مورد بحث قرار میدهد. و چنانکه بیان کردیم لفظ و معنی لازم و ملزوم میباشند^۱ و بیکدیگر نسبت داده میشوند. و بنابراین علم معانی و علم بیان دو جزء بلاغت بشمار میروند و کمال افاده و مطابقت مقتضای حال بسبب آن دو علم حاصل میشود و از اینرو هر گونه ترکیبی که از مطابقت و کمال افاده نارسا باشد بیشک از بلاغت هم نارسا خواهد بود و در نزد عالمان علم بلاغت باید آنرا به آوازه‌های حیوانات بیزبان ملحق کرد و شایسته‌تر آن است که چنین ترکیبی را عربی ندانیم زیرا عربی سخنی است که مطابقت بر مقتضای حال را برساند و بنا بر این بلاغت اصل زبان عربی و سرشت و روح و طبیعت آن است.

پس وقتی میگویند سخن مطبوع، مقصود سخنی است که طبیعت و سرشت آن از لحاظ افاده معنایی که بدان اراده شده تکمیل گشته باشد، زیرا چنین کلامی تعبیر و خطابی است که مقصود از آن تنها سخن گفتن نیست، بلکه متکلم اراده میکند که بدان آنچه را در دل دارد با افاده تامی بشنونده خود برساند و دلالت استواری از آن مفهوم

۱ - و باهم تطابق دارند. «ینی».

شود سپس در دنباله این سرشتی که در اصل ترا کیب سخن وجود دارد انواعی محسنات و آرایشها می آید و البته این محسنات پس از کمال افاده سخن میباشد چنانکه گوئی آرایشهای سخن بدان رونق فصاحت می بخشند. مانند: سجع آوردن. و موازنه میان فصول کلام. و توریه بلفظ مشترك از معانی پوشیده آن. و مطابقت میان معانی متضاد برای ایجاد تجانس میان الفاظ و معانی. و در نتیجه این محسنات کلام رونق و جلوه خاصی پیدا میکند و بگوشها لذت می بخشد و مایه شیرینی و زیبایی سخن میشود.

و این صنعت در مواضع بشماری از کلام معجز بیان، آمده است مانند: شب که در سرجهانیان در آید، و بروز که روشن گردد و پیدا.^۱ و چون: پس اما آنکس که از تن و مال خویش حق بداد و [از ناپسند خویش] پرهیزد.^۲ تا آخر تقسیم در آیه سوره ...

و همچنین مانند: اما آنکس که سر کشید و ناپاکی کرد و این جهان را گزید و این را بجای آن دیگر پسندید^۳ تا آخر آیه سوره ...
و همچون: و می پندارند که بس نیکوکاری می کنند.^۴ و امثال اینها بسیار است. و این محسنات «در قرآن» پس از کمال افاده در اصل تر کیببات مذکور است و پیش از پدید آمدن این فن بدیع در آیات وجود داشته است همچنین زیباییهای کلام در سخنان روزگار جاهلیت نیز دیده میشود، ولی بی آنکه شاعر بدان توجه داشته باشد و همه این زیباییها افزون بر افاده آن است.^۵

۱ - واللّیل اذا یغشی . والنهار اذا تجلی . س ۹۲ (واللیل) آ ۱، ۲ و ۳ - فاما من اعلوا تفتی وصدق بالحسنی همان سوره آ: ۶۵ و ۳ - فاما من طفی و آثار الحیاة الدنیا . س ۷۹ (النازعات) آ: ۳۷ و ۳۸ - ۴ - وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا . س ۱۸ (الکھف) آ: ۱۰۴ ترجمه های آیات از کشف الاسرار است. ۵ - از اینجا چاپ پاریس با نسخه خطی «ینی جامع» اختلافات اساسی دارد و گذشته از اینکه در هر يك مطالب اضافی نسبت به نسخه دیگر مشاهده میشود در بعضی مواضع هم مطالب مقدم و مؤخر آمده است از اینرو با اینکه ممکن است موضوع اندکی تکرار شود ترجیح دادم قسمت نسخه «ینی جامع» را جداگانه ترجمه کنم و زیر عنوان مطالب الحاقی نسخه خطی «ینی جامع» بیاورم .

مطالب الحاقی نسخه خطی ینی جامع

و جز اینها که تصنیف کرده و بشمار آورده و برای آنها شروط و احکامی قرار داده و آنها را فن بدیع نامیده‌اند و متقدمان و متأخران و دانشمندان مشرق و مغرب در شماره انواع و اقسام آنها اختلاف کرده‌اند چنانکه مغربیان و مشرقیان را اختلاف است. مغربیان در شمردن آنها از علم بلاغت و خروج آنها از دانش موافق‌اند. و مشرقیان هر چند انواع مزبور را از فن بلاغت شمرده‌اند لیکن آنها را بعنوان مسائل اصلی در کلام نپذیرفته‌اند، بلکه عناوین مزبور را پس از رعایت تطبیق کلام بر مقتضای حال در نظر میگیرند که بسخن رونق و آرایش و شیرینی و زیبایی ببخشد زیرا چنانکه یاد کردیم، سخنی که دارای این مطابقت نباشد عربی نیست و آنوقت محسنات و آرایش در چنین سخنی سودی نخواهد داشت و اینگونه محسنات را در عین حال از راه تتبع و استقرا، در زبان عرب میتوان یافت چنانکه برخی از اقسام آنها شنیده شده و شاهد آنها هم موجود است و بعضی از آنها چنانکه در کتب این گروه معلوم گردیده، اقتباس و اکتساب شده است.

و بنا بر این هر گاه بگویند سخن مصنوع، مقصود آنان این تر کیباتی است که در آنها فنون بدیع و عناوین و اقسام آن بکار رفته است و همچنین هر گاه بگویند سخن مطبوع منظور کلامی است که بکمال افاده متصف باشد و این دو گونه سخن نسبت بیکدیگر متقابل اند و صنعت «بدیع» در مقابل بلاغت است: و ادیبان در روزگار گذشته بدیع را در شمار فنون ادبی می‌آوردند و آنرا در اینگونه کتب نقل می‌کردند زیرا فن مزبور دارای موضوعی نیست و از اینرو نمیتوان آنرا از علوم بشمار آورد. و ابن رشیق در کتاب «عمده» که با سبک بیسابقه‌ای در آن درباره صنعت شعر و کیفیت عمل آن سخن رانده نیز همین شیوه را برگزیده (نخست فن بدیع را در شمار فنون ادبی آورده است) و بدنبال آن درباره عناوین این فن گفتگو

کرده است، ادیبان دیگر اندلس نیز همین روش را برگزیده‌اند. و گویند نخستین کسی که این صنعت را بکار برده ابوتمام حبیب بن اوس طائی است که شعرا و مملو از عناوین این فن است. آنگاه دیگر شاعران از این شیوه وی تقلید کردند در صورتیکه تا آن دوران شعر خالی از فنون بدیعی بود. و شاعران گذشته خواه آنانکه در روزگار جاهلیت بودند و چه شاعران بزرگ عصر اسلامی این فنون را در شعر بکار نمبردند و یا بمیزان اندکی اکتفا میکردند و اگر هم در شعر آنان چنین محسناتی روی میداد بدیعی و از پیش خود بود که قریحه آنرا بایشان می‌بخشید و بهمین سبب بمذاق صاحبان طبع سلیم نیکو جلوه گرمی‌شد، بلکه اینگونه فنون در شعر آنان از کمال مطابقت و ادای حق بلاغت و دوری از عیب تکلف و زحمت اکتساب و ممارست این عناوین، حکایت میکرد و بالنتیجه زیبایی و محسنات فطرت نخستین به آنها می‌پیوست.

در باره سخن نثر نیز باید گفت که اینگونه کلام را کاتبان عصر جاهلیت و بزرگان دوران اسلام بشیوه مرسل (آزاد) با مقاطع تجزیه شده می‌آورده‌اند بی آنکه دارای سجع و وزن باشند.

و این شیوه همچنان متداول بود تا روزگاری که ابراهیم بن هلال صابی کاتب خاندان بویه بانوغ خاصی در این فن پدید آمد و سجع را در سخن «منثور» بکار برد و آنرا در مخاطبات سلطانی «نامه‌های دولتی» مراعات میکرد، بهمان نسبتی که در شعر قافیه را لازم می‌شمرند. و آنچه سبب برانگیختن وی بدین شیوه بود این است که ملوک عصر او عجمی زبان بودند و او خود بر خوی مردم بازاری بود که دور از تمایلات و آداب و رسوم پادشاهی هستند. وی بصولت خلافت که منتهی بصولت بلاغت میشود نزدیکی نداشت از اینرو ویرا در سخن پست آراسته بصناعت بازار «مکتب» خاصی بود^۱.

۱. در اینجا چند جمله لایق‌رأ هست که از ترجمه آنها صرف‌نظر شد.

پس از وی (صابی) این صنعت در سخنان متأخران متداول گردید و روزگار نگارش آزاد و صولت بلاغت سخن فراموش شد و مکاتبات سلطانی (رسمی و دولتی) با نامه‌های دوستانه و هم مکاتبات عربی فصیح با عربی بازاری و پست^۱ همانند گردید و نیک و بد^۲ باهم در آمیخت و طباع سخنوران از بکار بردن بلاغت اصلی در سخن عاجز آمد، زیرا کمتر در این باره ممارست میکردند و تنها چیزی که بجای ماند شیفتگی بفنون و انواع این صنعت در نظم و نثر و بکار بردن آنها در همه انواع سخن بود و استادان بلاغت در هر عصری اینگونه صنایع را مورد تمسخر قرار میدادند و فرورفتن در آنها را با کم مایگی در دیگر شیوه‌های بلاغت انکار میکردند و استادان و شیوخ ما (رح) بر سخنورانی که این صنایع را بکار میبردند خرده می‌گرفتند و از پایه آنها می‌کاستند. از شیخمان استاد ابوالبرکات بلفیقی که در زبان عرب بصیر بود و در ذوق سخن قریحه نیکی داشت شنیدم که میگفت گرامی‌ترین آرزوی من این است که روزی بینم یکی از کسانی که برخی از انواع این صنعت را در نظم یا نثر خود بکار میبرد بسخت‌ترین عقوبت گرفتار گشته است و مردم با فریاد زشتی‌های او را اعلام کرده‌اند و شاگرد خود را از بکار بردن این صنعت منع میکند، از بیم اینکه جامه نو بلاغت را کهنه کند و از خود بلاغت غافل شود. و شیخ (استاد) ما ابوالقاسم شریف سبّتی که مروج بازار زبان عربی و برافرازنده رایت آن بود میگفت:

این فنون بدیعی هر چند بی قصد و اراده هم برای شاعر یا نویسنده روی دهد، در صورتیکه برخی از آنها را تکرار کند، زشت خواهد بود، زیرا فنون مزبور از محسنات و زیباییهای سخن بشمار میروند و از اینرو بمنزله خالها بر چهره هستند که یکی دو تای آن زیبا است، ولی اگر از این حد در گذرد، زشت خواهد بود. و فضیلتی

۱ - در چاپ «پ» «عربیات» و در نسخه خطی «ینی جامع» کلمه لایقراء و نا تمام است و ممکن است آنرا بحدس «غرامیات» نامه‌های عاشقانه هم خواند. ۲ - و شترچوپان دار با شتر لکام گسیخته (در چراگاه) در آمیخت مثل معروف، اختلط المرعی بالهمل

مزبور (بکار بردن) فنون یاد کرده را زشت می‌شمرند چنانکه کسی این صنعت و عناوین بدیعی آنرا بحدی مورد توجه سازد که سخن را از حد بلاغت تنزل دهد. و این سخنان استادان ادب نشان می‌دهد که سخن مصنوع فروتر از سخن مطبوع است چنانکه راز و حقیقت آنرا نشان دادیم و داور این امر ذوق است و شرح آن «ذوق» گذشت. و خدا داناتر است و آنچه را نمیدانستید بشما آموخت.^۱

ولی در سخنان شاعران دوران اسلام هر دو گونه وجود دارد یعنی هم بی آنکه خود توجه و قصد کنند وهم از روی اراده و قصد به آرایش سخن پرداخته و شگفتیها بیادگار گذاشته‌اند، و نخستین کسانی که شیوه آنان در این فن استوار می‌باشد عبارتند از:

حبیب بن اوس، و بحتری، و مسلم بن ولید، که بسیار به‌نسر شیفتگی داشتند و شگفتی‌ها پدید آوردند.

و برخی گویند نخستین کسانی که در این شیوه ممارست کرده‌اند بشار بن برد و ابن هرمة بوده‌اند و این دو تن آخرین کسانی هستند که در زبان عرب بشعر آنان استدلال کرده‌اند و آنگاه کلثوم بن عمر و عتابی و منصور نمیری و مسلم بن ولید و ابونواس به پیروی از ایشان پرداخته و سپس حبیب و بحتری از آن گروه پیروی کرده‌اند. آنگاه ابن معتمر. پدید آمده و علم بدیع و کلیه این صنایع را بمرحله کمال رسانیده است.

و اینك برای نمونه از سخن مطبوعی که خالی از صنعت است مثالی می‌آوردیم، و آن مانند گفتار قیس بن دریج است^۲؛ و از میان خانه‌ها بیرون می‌روم تا شاید در شب تنها با خود در باره تو سخن گویم.^۳
و گفتار کثیر که می‌گوید:

۱ - این فصل در اینجا در نسخه «ینی» پایان می‌یابد. ۲ - ابوزید قیس بن دریج لیبی متوفی بسال ۶۵ هـ (۶۸۵ - ۶۸۴ م) ۳ - و اخرج من بین البیوت لعلنی - احدث عنك النفس باللیل خالیا.

پس از جدائیم از عزه و دوری او از من، عشق و سرگردانیم برای وصال او مانند کسی است که امیدوار بسایه ابری است تا در زیر آن خواب قیلوله کند و دمی بیاساید، ولی هر قدر بدان امید می بندد آن ابر پراکنده و ناپدید می گردد. اکنون در استواری تألیف و مهارت تر کیب این سخن مطبوعی که فاقد صنعت است بیندیش و اگر پس از این اصالت بصنعت هم آراسته میگردید چه اندازه بر زیبایی آن افزوده میشد.

اما سخن مصنوع از روزگار بشار ببعده بسیار است و پس از وی حبیب و طبقة او بدان توجه کرده اند و آنگاه ابن معتر که خاتم این هنرمندان بشمار می رود پدید آمده و متأخران پس از آنان در این میدان گام نهاده و از شیوه ایشان پیروی کرده اند. و انواع این صنعت در نزد اهل آن بشمار است و اصطلاحات ایشان در ابواب و فصول آن اختلاف دارد و بسیاری از آنان صنعت بدیع را در زیر ابواب بلاغت مندرج میدارند، بنا بر آنکه میگویند داخل در مباحث دلالت و افاده سخن نیست بلکه هنر مزبور بسخن آرایش و رونق می بخشد، ولی متقدمان فن بدیع، آنرا خارج از بلاغت می شمردند و بهمین سبب آنرا در ضمن قسمتی از فنون ادبی می - آوردند که دارای موضوعی نیستند و این عقیده ابن رشیق است که در کتاب «عمده» خود آنرا یاد کرده است و ادبای اندلس نیز با وی هم رأی میباشند. درباره بکار بردن این هنر شرایطی یاد کرده اند از آن جمله باید بی تکلف باشد و آنچه از روی قصد ساخته شده باشد مورد توجه واقع نمیشود. اما صناعی که بخودی خود و بی قصد ایجاد می گردد چنین نیست و مورد گفتگو نمیباشد چه اگر هنر از تکلف دور باشد از عیب زشتی مصون میماند، زیرا ممارست در تکلف بغفلت از ترکیبات اصلی کلام منجر می گردد و به اساس افاده سخن خلل می رساند. بویژه بلاغت را از میان میبرد و آنوقت در سخن بجز این محسنات و آرایشها چیزی باقی نمیماند. و این شیوه هم اکنون بیشتر در میان مردم این عصر متداول است و آنانکه در بلاغت ذوق دارند

مردمی را که شیفته این فنون اند مورد تمسخر قرار میدهند و این شیوه را عجز از دیگر مبانی سخن و بلاغت می‌شمرند.

و شنیدم شیخ ما ابوالبرکات بلفیقی، که در زبان عرب بصیر بود و در ذوق سخن قریحه نیکی داشت، میگفت:

«ولنت بخش‌ترین اندیشه‌هایی را که با خودمی‌اندیشم این است که روزی ببینم آنکه در فنون بدیع ممارست میکند و محسنات آنرا در نظم و نثر خود بکار میبرد بشدیدترین عقوبت دچار شود و مردم با فریاد، زشتی‌های او را اعلام کنند و این امر بمنزله ابلاغی باشد که شاگردانش را از این صنعت باز دارد تا با تکلف بدان نگرایند و بلاغت را از یاد نبرند».

دیگر از شرایط بکار بردن محسنات بدیع تقلیل دادن آنهاست بدانسان که در دو یا سه شعر از قصیده، ای این صنایع را بکار برند و برای زیور دادن و آرایش يك قصیده بهمین اندازه کتفا کنند.

و ابن رشیق و دیگران گفته‌اند: آوردن صنایع بسیار، از عیوب سخن بشمار می‌رود. و شیخ ابوالقاسم شریف سبئی که در روزگار حیات خویش مروج زبان عرب در اندلس بود میگفت: هر گاه شاعر یا نویسنده فنون بدیع بکار میبرد بسیار زشت است که در فزونی آنها بکوشد، زیرا این صنایع همچون خال بر چهره زیبا- رویان است که يك یا دو خال مایه زیبایی و افزون بر آن سبب زشتی است. و نسبت سخن منظوم سخن منثور نیز در روزگار جاهلیت و اسلام نخست ساده بود و میان جمله‌های آن نوعی موازنه را معتبر می‌شمردند و فواصلی که در میان ترکیبات آنها هست و بی تکلف سجع و عدم اعتنا بهیچ صنعتی جمله‌ها را آورده‌اند، خود گواه این نوع موازنه میان جمله‌هاست. تا آنکه ابراهیم بن هلال صابی کاتب خاندان بویه با نبوغ خاصی در فن شعر پدید آمد و آنگاه در نثر صنعت و قافیه آوردن «سجع» را بکار برد و در این باره شگفتیها از خود نشان داد و مردم شیفتگی

او را باین فنون که در نامه‌های دیوانی (دولتی) بکار می‌برد عیبجوئی کردند. و آنچه صابی را بدین شیوه برانگیخت این بود که وی در بارگاه پادشاهان غیر عرب میزیست و از صولت دستگاه خلافت که بازار بلاغت در بارگاه آنان رواج داشت دور بود. آنگاه بکار بردن صنعت در سخنان منشور متأخران پس از وی انتشار یافت و روزگار ساده نویسی از یادها رفت و نامه‌های دیوانی و دوستانه و هم مکاتبات عربی فصیح با عربی بازاری و پست همانند گردید و نیک و بد در هم آمیخت.

و همه اینها نشان می‌دهد که سخن مصنوع وقتی با ممارست و تکلف ساخته شود در برابر سخن مطبوع کم اهمیت و نارساست، زیرا در این نوع سخن باصل بلاغت توجه نمیشود و ذوق بهترین داور در این موضوع مییابد. و خدا شما را بیافرید و آنچه را نمیدانستید بشما آموخت!

فصل ۵۰

در اینکه صاحبان مراتب بلند از پیشه شاعری دوری میجویند

باید دانست که شعر دیوان^۲ عرب بوده که همه علوم و تواریخ و حکمت‌های آنان در آن منعکس میشده است و بزرگان و رؤسای قبایل عرب بدان شیفتگی نشان میداده‌اند؛ چنانکه در بازار «عکاظ»^۳ برای سرودن (انشاد)^۴ شعر حاضر میشده و هر يك از آنان شعر خود را بر بزرگان و فحول بیان^۵ و صاحبان بصیرت عرضه

۱ - اشاره به آیه ۲۴۰ سوره ۲ (البقره). ۲ - منظور دفتر عمومی ثبت مقالات و معاملات و غیره یا بعبارت امروزی دایرةالمعارف است. و بقول صاحب نفایس الفنون، و علم دوا این عبارت است از معرفت اشعار مدون و ترکیب مصنوع باعتبار ترکیب و معنی و اعراب و بنا با سایر رموز و اشارات و عموم لطایف و مناسبات. (نفایس الفنون ص ۶۸). ۳ - سوق یا بازار عکاظ در عصر جاهلیت همه ساله میان نخله و طائف از آغاز ذیقعد تا بیست روز یا یکماه تشکیل میشده است و در آن کلیه قبایل عرب گرد می‌آمده و بانهاد اشعار و مفاخره بر یکدیگر و خرید و فروش میبردخته‌اند. (از اقرب الموارد). ۴ - منظور از انشاد یا سرودن شعر خواندن آن به آواز بلند است که غالباً با آهنگ موسیقی نیز همراه است. ۵ - ن.ل، الشان.

میکرده‌اند تا بافت یا سبک شعر آنان باز شناخته شود^۱ و سر انجام کار آنان به همچشمی و مفاخره میکشید و بهترین اشعارشان را از ارکان بیت الحرام (کعبه) که جایگاه حج گزاری و خانه [پدرشان]^۲ ابراهیم (ع) بود فرو می‌آویختند چنانکه این شاعران بدین امر نائل آمده بودند: امرؤ القیس بن حجر، نابغه ذبیانی، زهیر بن ابی سلمی، عنتره بن شداد، طرفه بن عبد، علقمه بن عبده، اعشی و دیگر کسانی که از اصحاب معلقات نه گانه^۳ بشمار میرفتند.

و بر حسب آنچه در باره وجه تسمیه معلقات گفته شده است البته کسانی به آویختن شعر خود از خانه کعبه نائل میشدند که به نیروی خویشاوندان و عصبیب و مکانت خود در قبیله مضر بچنین کاری قادر باشند.

آنگاه در صدر اسلام قوم عرب از این شیوه منصرف شد، زیرا عموم مردم بامر دین و نبوت و وحی سرگرم بودند و بویژه از اسلوب و نظم^۴ قرآن سخت حیرت زده شدند از اینرو از سرودن شعر، زبان در بستند و مدتی از تعمق در نظم و نثر منصرف شدند و خاموشی پیش گرفتند. تا آنکه امر دین استقرار یافت و ملت براه راست خو گرفت و در تحریم و منع شعر آیه‌ای نازل نشد و پیامبر (ص) بشنیدن شعر شاعری^۵ گوش فرا داد و به وی پاداش ارزانی فرمود.

۱ - ن، ل، حول بجای حوك در «ب» و «ینی». ۲ - از «ینی». ۳ - در چاپ «پ» و نسخه خطی «ینی جامع» معلقات التسع و در جایهای مصر و بیروت معلقات السبع است و چون عدّه اصحاب معلقات مورد اختلاف است برخی آنها را هفت تن شمرده‌اند، امرؤ القیس، طرفه، زهیر، لبید بن ربیع، عمرو بن کلثوم، عنتره و حارت ابن حلزه. و گروهی که آنها را نه تن دانسته‌اند بر هفت تن مزبور، نابغه واعشی یا علقمه واعشی را هم می‌افزایند، مؤلف ۷ تن معروف را آورده و سپس می‌گوید: و دیگر کسانی که از... و بنا بر این صورت (تسع) صحیحتر است.

۴ - نظم آن است که نویسنده سخنان خود را بر مقتضای اصول صرف و نحو و معانی و بیان بکار برد و تفاوت میان صیغه‌های مختلف کلمه را در نظر گیرد و حروف را در جایگاه خود بنشانند و شرایط تقدیم و تأخیر اجزای جمله و جای فصل و وصل را بشناسد و مواضع حروف عطف را بدانند و آنها را بر حسب معانی مختلف نیک مراعات کند و در تشبیه و تمثیل راه صواب پیش گیرد و جز اینها. (از مقالات علم‌الادب ج ۱ ص ۸ بنقل از صناعة الترسل تألیف شهاب‌الدین حلبی باختصار).

۵ - منظور کمب بن زهیر صاحب قصیده معروف، بانث سعاد قلبی الیوم متبول است که آن را در عنذ خواهی ومدح پیامبر (ص) سرود. رجوع به اعلام المنجد (کمب) و (بانث سعاد) شود.

در این هنگام عرب به خوی دیرین خود بازگشت «یعنی بسرودن شعر» و عمر بن ابی ربیعہ یکی از شاعران بزرگ قریش در این عهد در شعر پایگاه و طبقه بلندی داشت و غالباً شعر خویش را بر ابن عباس عرضه میکرد و او بشنیدن آنها گوش فرا میداد و بر وی آفرین میگفت.

پس از چندی دوران سلطنت و دولت ارجمند فرا رسید و عرب از راه شعر بدستگاه دولت تقرب میجست و خلفا و بزرگان دولت را مدح میکرد و خلفا بنسبت زیبایی اشعار و مکانتی که شاعران در میان قوم خود داشتند جوایز و صلوات بزرگی به آنان می بخشیدند و بسیار شیفته بودند که شاعران اشعار خود را به آنان ارمغان دارند تا از این راه بر یادگارهای گذشته و تاریخ و لغت و زیبایی و شرف زبان آگاه شوند و قوم عرب فرزندان خویش را بحفظ کردن اشعار وادار میکرد. و این وضع در روزگار امویان و صدر دولت عباسیان همچنان پایدار بود چنانکه اگر به آنچه صاحب «عقد الفرید» درباره شب نشینی «افسانه گوئی» رشید با اصمعی در (باب شعر و شعرا) آورده است بنگریم، خواهیم دید رشید تا چه پایه از شعر آگاه بوده و در آن تبحر داشته است و هم نشان میدهد که رشید به ممارست در این فن بسیار عنایت میورزیده و در بازشناختن سخن زیبا از پست بسی اندازه بصیر بوده و محفوظات بسیاری داشته است.

آنگاه پس از آنان مردمی پدید آمدند که زبان عرب زبان مادری آنان نبود از اینرو که عجمه «غیر عرب» بودند و از آغاز بدان آشنایی نداشتند، بلکه این زبان را از راه تعلیم فرا گرفته بودند و سپس اشعاری در مدح امرای عجم (غیر عرب) که زبان عربی زبان ملی آنان نبود سرودند و تنها خواستار احسان و صلح بودند و هیچ هدفی جز این نداشتند مانند: حبیب «ابو تمام»^۱ و بحرتری و متنبی و ابن هانسی و

۱ - ابو تمام حبیب بن اوس بن حارث آمدی از معروفترین سخنسرایان بشمار میرود و کتاب معروف حماسه او دلیل حسن انتخاب و غزارت فضل و اسلوب بیهمتای وی میباشد. وی باختلاف روایات ←

شاعران پس از ایشان تا امروز... از آن پس هدف شعر معمولاً جز دروغ و خواستن صله و نفع چیز دیگری نبود، زیرا چنانکه در همین فصل یاد کردیم منافعی که گروه نخستین از شعر میبردند از میان رفته بود و بهمین سبب خداوندان پایگاه بلند و بزرگان متأخر از شعر و ممارست در آن دوری میجستند و اوضاع دیگر گونه شد و کار بجائی رسید که شاعری را برای ریاست و صاحبان مناصب بزرگ زشت و ناپسند شمردند.^۱ و خداگرداننده شب و روز است.

فصل ۵۱

در اشعار عربی «بادیه نشینان» و «شهر نشینان» در این عصر

باید دانست که شعر تنها بزبان عربی اختصاص ندارد، بلکه این فن در همه زبانها خواه عربی یا عجمی وجود دارد چنانکه در ایران «پیش از اسلام» و همچنین در یونان شاعرانی بوده‌اند و ارسطو در کتاب منطق^۲ از شاعران یونان هم «اومپروس» را نام میبرد و بر او درود میگوید.

و در میان حمیر نیز پیش از اسلام شاعرانی بوده‌اند و چون زبان مضر که قواعد و اصول اعراب آن تدوین شده بود فاسد گردید و از آن پس لغات آن قوم نیز بعلت اختلاط و در آمیختن با لغات خارجی اختلاف پیدا کرد، نژاد عرب «بادیه نشین» مستقلاً دارای لغتی شد که با زبان مضریان پیشین بکلی در اعراب و در بسیاری از موضوعات لغوی و ساختمان کلمات مخالف بود.

همچنین در میان شهر نشینان نیز زبان دیگری بوجود آمد که با زبان مضر

→ بسال ۱۹۰ یا ۱۸۸ و یا ۱۸۲ و یا ۱۹۲ در قریه جاسم از اعمال دمشق متولد شد و بسال ۲۳۱ یا ۲۲۸ یا ۲۳۲ درگذشت. او را تألیفات بسیاریست از قبیل: الحماسه و الاختیارات من الشعر والشعراء الفحول و غیره (رجوع به لغت نامه دهخدا شود).

۱- اشاره به آیه ۴۴ - س: (نور). ۲- دسلان مینویسد: ارسطو در رساله رتوریک «Rhetorique» همرا میستاید ولی، مؤلفان عرب رساله مزبور را جزو رساله منطق می‌شمرند.

در اعراب و بیشتر لغات وضع شده و صرف کلمات مغایر بود و گذشته از این با لغت نژاد عرب «بادیه نشین» این عصر نیز اختلاف داشت. و باز همین زبان شهری نیز بر حسب اصطلاحات مردم سرزمینهای گوناگون دستخوش تغییرات و اختلافات فاحشی گردید چنانکه مردم سرزمین و شهرهای مشرق دارای لغتی بجز زبان اهل مغرب و شهرهای آن هستند و باز زبان مردم شهرهای گوناگون اندلس با زبانهای شرق و غرب مغایرت دارد. گذشته از این بعلت آنکه شعر طبیعه^۱ در میان اهل هر زبان وجود دارد، زیرا موازین شعری از لحاظ شماره حروف متحرك و ساکن در همه زبانها بر حسب نسبت یکسانی است.^۱ و پذیرش آنها در طبایع بشر موجود است از اینرو بسبب فقدان یک زبان که عبارت از لغت مضر است و بر حسب شهرتی که در میان مردم هست و میگویند بزرگان و یکه تازان شعر از اهل آن زبان برخاسته اند، ممکن نیست شعر، متروک شود، بلکه هر نژاد و متکلمان به هر یک از گونه‌های زبان عرب غیر فصیح و مردم شبر نشین از شعر آنچه را که انتساب و بنیان گذاری آن بر طریقه وسیع زبان خودشان سازوار^۲ باشد برمی گیرند.

اما تازیان این نسل که نسبت بزبان اسلاف خود (قبیله) مضر غیر فصیح اند، در این روزگار در همه بحورو اوزان بر همان شیوه گذشتگان^۳ مستعربشان شعر می سرایند و اشعار بسیار مطولی می گویند که بر شیوه‌ها و مقاصد شعر مشتمل میباشد از قبیل: «غزل» و مدح و هجا، و در بیرون رفتن از فنی بفن دیگر سخن استطراد میکنند و چه بسا که از نخستین بیت داخل مقصود میشوند. و غالباً قصاید ایشان از بیت نخست بنام خود شاعر آغاز میشود و آنگاه به غزل میپردازند. و تازیان سرزمین مغرب اینگونه قصاید را «اصمعیات» مینامند که منسوب به اصمعی راوی اشعار عرب است.

۱- یمنی سیلابهای کوتاه و دراز.

۲- بطالوعهم در «ك» بجای: بطاوعهم، غلط است.

۳- سلعمهم در «ك» بجای: سلعمهم، غلط است.

و تازیان مشرق زمین اینگونه شعر را بدای^۱ [و حورانی و قیسی^۲] مینامند. و چه بسا که در این اشعار آهنگ‌های ساده‌ای نیز در نظر میگیرند، ولی نه بر روش صنعت موسیقی^۳ و آنگاه با اینگونه اشعار تغنی میکنند و چنین اشعار غنائی را «حورانی» مینامند که منسوب به حوران یکی از نواحی عراق و شام است. و ناحیه مزبور در این روزگار از منازل و مساکن تازیان بادیه نشین است. و ایشان رافن دیگری است که بسیار در نظم متداول است، بدینسان که اشعاری شاخه شاخه^۴ می-سرایند که دارای چهار جزء (مصراع) است، ولی روی (حرف آخر قافیه) مصراع آخر مخالف سه مصراع دیگر است و این قافیه مصراع چهارم را در همه مصراعهای چهارم ابیات تا آخر قصیده «شعر» مراعات میکنند مانند مربع و مخمس که اخیراً شاعران مولد آنها را ایجاد کرده‌اند. این تازیان در اینگونه شعر بلاغت کامل دارند و فحولی از میان آنان برخاسته‌اند و متأخران بسیاری از منتسبان به دانشها در این روزگار بویژه عالمان دانشهای زبان هنگامی که چنین اشعاری را بشنوند آنها را زشت می‌شمرند و اگر نظم آنها را بخوانند اظهار نفرت میکنند و معتقدند ذوق ایشان بعلت زشتی الفاظ و فقدان اعراب (حرکات) آنها را نمی‌پسندد.

ولی این اظهار کراهت، بسبب این است که فاقد ملکه زبان آن گروه می-باشند و اگر یکی از ملکات زبان آن قوم برای عالمان مزبور حاصل شود آنوقت ذوق و طبع بلاغت آنها گواهی خواهد داد. بشرط آنکه فطرت و نظر ایشان از آفات مصون باشد. و گرنه اعراب را دخالتی در بلاغت نیست، بلکه بلاغت عبارت است از مطابقت کلام بمقصود و با مقتضای حالی که در آن وجود دارد، خواه رفع

۱ - بدوی، چاپهای مصر و بیروت. ۲ - قلیسی - قللی (ن.ل) مقصود از بدای یا بدوی عرب بادیه‌نشین و حورانی منسوب به تازیانی است که در ناحیه حوران واقع در شام بسر میبرند و قیسی منسوب به قبیله قیس است بعبارت دیگر اینگونه اشعار رانخت قبایل مزبور سروده‌اند. (از حاشیه دسلان ج ۳ ص ۴۰۵) قسمت داخل کرده در چاپهای مصر و بیروت و نسخه خطی «ینی جامع» نیست. ۳ - موسیقاری «پ» و نسخه خطی «ینی جامع». ۴ - معصبا در چاپهای مصر و بیروت بجای، متننا در چاپ پاریس و نسخه خطی «ینی جامع».

بر فاعل دلالت کند و نصب بر مفعول. و خواه برعکس ...
 و بلکه قرائن کلام اعراب آخر کلمه را نشان میدهد چنانکه این امر در زبان این قوم وجود دارد. بنا بر این دلالت بر حسب آن چیزی است که صاحبان ملکه زبان آنرا مصطلح میکنند و از اینرو هر گاه اصطلاحی در ملکه شناخته شود و شهرت یابد آنوقت دلالت صحیح خواهد بود و هر گاه این دلالت با مقصود و مقتضای حال مطابقت کند بلاغت درست خواهد بود و بهیچرو لازم نیست قوانین نحویان را در این باره معتبر شمرند. و در اینگونه اشعار آنان اسلوبها (سبکها) و فنون شعر بجز حرکات اواخر کلمات موجود است. از اینرو آخر بیشتر کلمات ایشان ساکن است و در نزد آنان فاعل از مفعول و مبتدا از خبر بقرائن کلام باز- شناخته میشود نه بحر کات اعراب، چنانکه از اینگونه اشعار ایشان قطعه‌ای است از گفتار شریف بن هاشم که بر هجران جازیه بنت سرحان گزیده و زاری میکند و از سفر کردن وی با خاندانش بسوی مغرب سخن میگوید:^۱

شریف ابوالهیجا بن هاشم، در باره حال قلب خود (که پر از غم است) چنین

۱ - ابن خلدون در این فصل نمونه‌های بسیاری از اشعار شاعران مغرب یا اصمعیات نقل کرده است که در نسخ چاپی و نسخه خطی «بنی جامع» اختلافات فراوان میان الفاظ ابیات مذکور دیده میشود به حدیکه معانی ابیات در بسیاری از موارد با هم تفاوت فاحش پیدا میکنند و گذشته از این اشعار مزبور بزبان عربی مغرب است که بگفته خود ابن خلدون خواه از لحاظ اعراب و خصوصیات صرف و نحوی و خواه از نظر لحنی و اصطلاحات محلی با زبان عربی مشرق تفاوت دارد و از همه مهمتر در اشعار مزبور مضامین بکر و معانی بلند کمتر یافت میشود و از مقایسه آنها با آثار شاعران پارسی زبان میتوان چنین نتیجه گرفت که از نظر اندیشه و فکر بلند همپایه پست‌ترین طبقه شعر پارسی قرار میگیرند و اما از لحاظ بلاغت که ابن خلدون بر خلاف نظریه دانشمندان و عالمان ادب اشعار مزبور را بلیغ میشمرد، متأسفانه بر فرض استدلال وی را صحیح بدانیم، در ترجمه آن بلاغت از میان میرود. بنا بر این برای آگاهی خوانندگان از مضامین اشعار مزبور نخستین قصیده آن که بیست بیت است بطور کامل ترجمه شد و در این ترجمه مخصوصاً بعلت اختلاف نسخ و دیگر عللی که یادآوری شد ترجمه دسلان بیشتر مورد استفاده و اعتماد واقع گردید و در ترجمه بیست بیت مزبور دانشمند گرامی آقای دکتر هشترودی استاد عالی‌مقام دانشگاه مرا رهین یاری خویش فرموده‌اند. عناوین و مطلع بقیه ابیات نیز پس از مقابله با نسخه خطی «بنی جامع» از ترجمه دسلان بفارسی بر گردانده شده است و در این قسمت دوست ارجمندم آقای محمد جعفر محبوب از بنذل یاری درینغ فرموده‌اند.

میگوید و از بدبختی خود شکوه میکند و چنین شرح میدهد که: اندیشه او برای آگاه شدن از اینکه (یار) از کجا گذشته است مضطرب و نگران است و غلامی بادیه- نشین را دنبال میکند که دل ویرا بیش از پیش آزرده است. (او خبر میدهد) که روحش چه اندازه از بدبختی و آزرده گی بامداد روز وداع شکوه میکند.

خدا آن کسی را که راز این داستان را میداند هلاک کند. همچون دژخیمی که او را با شمشیر هندی ساخته شده از پولاد خالص زخمی کرده است بجان مینالد.

همچون گوسفندی است میان دست شوینده که سختی دست آن در مدتی که بندها را محکم میکند موجب ایجاد دردهائی در او میشود، دردهائی که شبیه بدرده های تیغهای اقا قیا (طلح) است.

موانع دو گانه پایهای او را میفشارند، همچنین سرش را که میان آن دو پا گرفتار است. و در طول مدتی که با دست میمالد (میشوید) شاخ او رامیکشد. اشکهای من فراوان جاری شد.

گوئی مردی آنها را با گردش چرخ چاه بالا می آورد. مهلتی که بچشم من داده شده خستگی آنها جبران میکند و رطوبتی که در هوا جمع شده است ابرهای غلیظ میسازد (که سیل اشکهای مرا تشدید میکند).

سیلهای دیگر از منبع جاری شده و بر روی دشتی که در دامنه (صفا) است سرازیر میگردد و میان این فراوانیها درخشش برقها دیده میشود. این غزل (تغنی) تسلی بخشی است. هنگامی که گرفتار عشق شدم - بغداد. حتی فقیران آن هم بر سر نوشت من گریستند.

منادی رحیل را اعلام کرد همه (اسباب) بسته شد و شتر آماده پیش کسی که آنها عاریه کرده ایستاده بود.

ای ذیاب بن غانم که مانع حرکت آنها هستی سر پرستی مسافران بدستهای
(ماضی مقرب) سپرده شده است.

حسن بن سرحان به آنها گفت بسمت مغرب حرکت کنید و گلهدرا درپیش برانید
که من آنها را حفاظت میکنم.

و مرکب خود را به پیش رانند و میان (حیوانات) بگوسفندان و گاوها فریاد
زد بی آنکه آنها را از مزرعه‌های سرسبز برانند.

(زیان) بخشنده پسر عابس^۱ مرا وا گذاشت جلوه‌هایی که در حمیر بود او را
کفاف نمیداد.

آنکه خود را دوست و همقدم من می‌نامید مرا وا گذاشت و اکنون من سپری
ندارم که آنرا بر دشمنان عرضه کنم.

بلال بن هاشم بر گشت و به آنان گفت: ما میتوانیم در مجاورت فلاکت بسر بریم
ولی در سرزمین تشنگی نخواهیم توانست زندگی کنیم. دروازه بغداد و سرزمین آن
بر ما حرام است ما نمیتوانیم به آنجا داخل شویم و من به آنجا بر نخواهم گشت و
مرکوب من از آنجا دور خواهد شد.

روح من از بلاد ابن هاشم روی بر میگرداند بعلت گرمی شدید آفتاب. و اگر
در آنجا بمانم گرمای سخت مرگ را بسوی من فرا خواهد خواند.

هنگام شب آتشی که بدست دختران نوجوان قبیله بر افروخته شده بود
جرقه پرتاب میکرد. آنکه اسیر (آن‌حسنا) بود شتر خود را بر راه (لود) خرجان^۲
تن غیب میکرد.

دیگر از آثار شاعران مزبور شعری است در مرثیه امیرزنانه ابوسعدی بقری
هم نبرد آنان در سرزمین افریقیه و زاب که بصورت رثاء تمسخر آمیزی سروده

۱ - او را طلیجن هم می‌گفته‌اند و از قبیله حمیر بوده است. (حاشیه دسلان ج ۳ ص ۴۱۰).

۲ - خرجان نام تنگه‌ای است نزدیک مدینه. معلوم نیست کلمه (لود) نام چه محلی است. (از حاشیه دسلان ج ۴ ص ۴۱۰).

شده است :

سعدای زیباروی بامدادان با کاروان بوضعی رقت انگیز عزیمت کرد و گفت:
ای کسی که از من می‌رسی گور خلیفه زناتی کجاست این نشانه را از من بگیر و
در گرفتن آن سست مباش .

و این ابیات نیز از شریف بن هاشم است که در آنها از عتابی که میان وی و
ماضی بن مقرب روی داده است گفتگو میکند^۱:

(ماضی) خود سر آغاز سخن کرد و مرا گفت: شکر! ما از تو راضی نیستیم!
و این اشعار مسافرت آنان را بمغرب و غلبه زناته را بر آن قوم نشان میدهد:
ابن هاشم چه دوست زیبایی بود که او را از دست دادم. و چه بسیار مردانی که پیش
از من بهترین دوستان خود را از دست داده‌اند!

قصیده ذیل اثر طبع سلطان بن مظفر بن یحیی از زواوده یکی از تیره‌های
«بطون» قبیله ریاح است که در آن قبیله از خاندانهای حاکم و ارجمند بشمار
میرفته‌اند. شاعر ابیات را در حالی سروده است که در زندان امیر ابوزکریا بن ابی
حفص از نخستین سلسله موحدان افریقیه، زندانی بوده است:

(شاعر) هنگامی که اندک اندک تاریکی سپری می‌گردد و خواب بر پلک
چشمانش حرام میشود میگوید: چه کسی بیاری دلی می‌آید که دوست و همدم
جدائی ناپذیر درد و غم شده است .

و از اشعار متأخران ایشان گفتار خالد بن حمزه بن عمر شیخ کعب^۲ از اولاد
ابواللیل است او حریفان خود اولاد مهلهل را سرزنش میکند و بشاعر ایشان شبلی-
ابن مسکینانه بن مهلهل پاسخ میدهد که در ابیاتی بقوم و تبار خود افتخار کرده و

۱ - در تمام نسخه‌ها و از آن جمله نسخه خطی «ینی جامع» ترتیب قرارگرفتن شعرها بهمین صورت
است، ولی در متن چاپ پاریس جای این شعر با شعریس از آن عوض شده است. ۲ - کعب نام
قبیله‌ای از اعراب مغرب است.

آنان را بر اولاد ابواللیل برتری داده است.^۱
و هم یکی از شاعران آنان در امثال حکمت آمیز سروده است:
جستن چیزی که آنرا بچنگ نخواستی آوردکاری ابلهانه و اعراض از کسی
که روی از تو بر تافته است کاری درست است.

هر گاه ببینی مردمان درهای خود را بروی تو بسته‌اند، بر پشت شتران
سوار شو (یعنی سفر کن) خداوند در دیگری را بروی تو می‌گشاید.
و در این بیت شبلی (بن‌مسکینانه) انتساب کعب را به ترجم^۲ یاد میکند:
پیران و جوانان خانواده ترجم، بواسطه شدت وحدت خویش از شکایت عموم
مردم بهیجان می‌آیند.

در این قطعه خالد (بن حمزه)^۳ برادران خویش را سرزنش میکند که چرا
به رعایت جانب ابومحمد بن تافرا کین شیخ بزرگ موحدان برخاسته‌اند، ابومحمد
کسی بود که از وظیفه حاجبی سلطان تونس سوء استفاده کرده و بعنوان کفالت
ابواسحق بن سلطان ابویحیی زمام امور را مستبدانه بدست گرفته بود. و این امر از
وقایع نزدیک بعصر ما بشمار میرود:

خالد جوانمرد، با آگاهی کامل سخن می‌گوید و خطابه‌ای که لایق مردی

۱ - دسلان از ترجمه این ابیات و ابیات دیگری از شاعر مزبور در عتاب و وصف کاروانها بعلت اختلاف نسخ
بیش از حد صرف نظر کرده و یاد آور شده است که کاتبان نسخ در نهایت غفلت و بیخبری اشعار را
نوشته‌اند چنانکه تمام کلمات هر بیت بادیگری متفاوت است و نمیتوان مفهوم صحیحی از آنها بدست
آورد و بهمین دلیل نگارنده هم از ترجمه آنها صرف نظر کردم. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت
برجم است و در نسخه خطی «ینی جامع» نقطه ندارد. دسلان باستناد تاریخ بربر که در آن اعراب
کعب را از ترجم دانسته کلمه را بدینسان تصحیح کرده است. ۳ - پیش از این قطعه در تمام
نسخ شعر (شبلی) آمده است. در چاپ پاریس و ترجمه دسلان پس از شعر «شبلی» قطعه‌ای است که
مؤلف آنرا به خالد (بن حمزه) نسبت داده است و در مطلع قطعه هم نام خالد بر حسب شیوه شاعران
منرب دیده میشود و از اینرو در این ترجمه هم از روش دسلان تبعیت شد، ولی در نسخه خطی «ینی-
جامع» و چاپهای مصر و بیروت قطعه مزبور به «شبلی» نسبت داده شده است، چه پس از شعر وی عنوان
قطعه بعد چنین است: «و من قوله...» در صورتیکه در شعر نخستین قطعه نام خالد در همه نسخ
وجود دارد.

خطیب است ایراد میکند و همواره از روی خردمندی و راستی بسخنوری
میردازد...

و این اشعار اثر طبع علی بن ابراهیم است که در این روزگار از رؤسای
عامر، یکی از تیره‌های «بطون» قبیله زغبه بشمار میرود. وی در این ابیات پسر
عمان خود را سرزنش میکند که در صدد سروری دیگر افراد قبیله برآمده‌اند.
(علی بن عمر) این شعرهای کوتاه را سروده و خطابه‌ای منظوم ایراد کرده
است.

«این ابیات» مانند مرواریدهایی که گوهر فروش هنگام کشیدن در رشته
ابریشمین در دست میگیرد، زیبا و دلپذیر است.^۱
و اشعار ذیل از اعراب صحرائشین^۲ نواحی حوران و زاده طبع زنی است
که شوهر وی کشته شده و این ابیات را بسوی «قبیله» قیس همسوگندان
قبیله خویش فرستاده و بدین وسیله آنانرا بخونخواهی شوهرش برانگیخته
است:

ام‌سلامه زن جوان قبیله بخود گوید: خداوند کسی را که بر او دل نسوزد
دچار وحشت سازد.^۳

[و نظایر اشعار مذکور نزد آنان بسیار و بعضی از آنها هم در میان مردم
متداول است. برخی از تیره‌های قبایل آن قوم بسرودن شعر میردازند و گروهی
هم چنانکه در فصل شعر یاد کردیم از آن امتناع میورزند از قبیل بسیاری از

۱ - در نسخه خطی «ینی‌جامع» مصراع اول بیت نخستین و در چاپهای مصر و بیروت تمام بیت مزبور
وجود ندارد. دسلان می‌گوید: این قصیده که ۴۱ بیت است، از فزونی اغلاط و اختلاف نسخ ترجمه
نشده. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت اعراب ثمر است. ۳ - شعر اینست:

تقول فتاة الحی ام‌سلامه
بعین اراع‌الله من لارثی لها.

و دسلان شعر را چنین ترجمه کرده است:
ام‌سلامه زن جوان قبیله از شخص خود حرف میزند (و میگوید) خداوند میتواند کسی را که شکایت
نمیکند بر از ترس و وحشت سازد.

رؤسای کنونی قبایل ریاح و زغبه و سلیم و امثال ایشان^۱.

موشحات^۲ و ازجال^۳ اندلس

اما متأخران^۴ اندلس پس از آنکه شعر در سرزمین آنان فزونی یافت و

۱ - این قسمت که در چاپهای مصر و بیروت نیست از نسخه خطی «ینی جامع» و چاپ پاریس ترجمه شد و در چاپ پاریس پیش از قسمت مزبور چند شعر است که نه در چاپهای مصر و بیروت و نه در نسخه خطی «ینی جامع» وجود دارد اشعار مزبور را دسلان ترجمه نکرده است و مینویسد: «متن این قطعه چنان منشوش بود که تقریباً هیچ مضمونی از آن مفهوم نمیشد. و این قطعه در نسخه‌های خطی C و D و چاپ بولاق و ترجمه ترکی نیز وجود ندارد». عنوان اشعار مزبور در چاپ (پ) چنین است: قطعه ذیل را یکی از اعراب بادیه نشین قبیله حلبه که تیره‌ای «بطنی» از قبیله جنامی میباشد سروده است و قبیله مزبور اکنون در مصر سکونت دارد ۲ - موشحات در اشعار متقدمان بر فن جدیدی اطلاق میشود که مردم اندلس آنرا استنباط کرده و از اینرو که در آن صنعت و آرایش بکار رفته است آنرا «موشح» نامیده‌اند و در این نامگذاری به شاح یا حمایل و گلوبند مرصع که نوعی از زیورهای زنان است توجه داشته‌اند و اینگونه شعر را از نظر رشته‌ها و ابیات و قفل‌ها بوشاح تشبیه کرده‌اند.

ابن سناءالملک در کتاب خود موسوم به «دارالطراز» آرد:

موشحات بدوگونه تقسیم شوند. الف - موشحاتی که آنها را بر اوزان اشعار عرب میسرایند. ب - گونه‌ای که دارای وزنی از اوزان مزبور نیست و شاعر بدان اوزان توجهی ندارد.

و گونه‌ای که بر وزن اشعار عرب سروده میشود نیز دو نوع است:

قسمی که در افعال و ابیات آن کلمه‌ای داخل نمیشود که بسبب کلمه مزبور آن جزء بیت از وزن شعری خارج گردد و موشحاتی که بر این شیوه باشند مورد توجه نیستند و بسیار کم رواج دارند ... و قسم دوم موشحاتی است که هیچیک از اجزای آنها بهیچ گونه‌ای از اوزان عرب بستگی ندارد و این نوع بسیار رایج است و قسمت اعظم موشحات را تشکیل میدهد.

هر موشح از افعالی تشکیل میشود که آنها را اسماط «رشته‌ها» نیز میخوانند و دارای ابیاتی است که بشاخه‌ها «غصنها» منسحب میشوند و عبارت از اجزا و فقرات موشح میباشد.

و افعال ابیاتی از شعراند که غالباً موشحات بدانها آغاز میگرددند و بیش از هر بیت تکرار میشوند و بهمین سبب آنها را «لازمه» میخوانند. افعال مزبور دریک موشح دارای یکوزن و یک قافیه هستند و تغییر دادن آنها روا نیست و قفل آخر موشح را «خرجه» نامند و بهترین آن قفلی است که الفاظ آن دارای آهنگ باشد و بر شیوه شیرینی سروده شده باشد و شاعر از راه کلماتی چون «گفت» یا «گفتم» یا «تغنی کرد» و مانند اینها از آن قفل بمعانی دیگری از قبیل عشق یا مستی و جز اینها منتقل میشود.

ولی ابیات بمنزله ادوار «برگردان» هستند و تغییر دادن روی آنها جایز است.

و هنگامی موشح را نام گویند که بقفلی آغاز شود و بدان پایان یابد و این قفل شش بار در آن بیاید.

و هرگاه موشح به بیت آغاز شود آنرا «اقرع» نامند و نمونه نخستین آن بر این شیوه است: ←

مقاصد و فنون آن تهذیب شد و بمنتهای زیبایی و آرایش رسید فنی از آن ابداع کردند که آنرا بنام موشح خواندند آنها رشته‌رشته و شاخه‌شاخه سخن را نظم میکنند و بر آنها و عروضهای آنها می‌افزایند و همه آنها را يك بیت مینامند و عدد قوافی این شاخه‌ها و اوزان آنها را تا پایان قطعه پایپی و یکی پس از دیگری می‌آورند. و حداکثر ابیاتی که در این شیوه میسر آیند هفت بیت است و هر بیتی مشتمل بر شاخه‌هاییست که عدد آنها بنسبت مقاصد و شیوه‌های گوناگون متفاوت است و در آنها مضامین غزل و مدح بکار میبرند چنانکه در قصاید متداول است و این فن را بمنتهای کمال رسانیدند و مردم آنرا می‌پسندند و ظریف می‌شمرند و طبقات عوام و خواص آن را بسبب سهولت فرا گرفتن و نزدیکی شیوه آن بذهن از بر میکنند. و مخترع آن در جزیره اندلس مقدم بن معافر نیریزی^۱ از شاعران امیر عبدالله بن محمد بن مروانی^۲ بوده است و این شیوه را ابو عبدالله احمد بن عبدربه صاحب کتاب

→ قفل، ایها الساقی الیک المشتکی
 بیت، و ندیم همت فی عزته
 قد دعوناك وان لم تسمع
 و بشراب الراح من راحته
 کلما استیقف من سکرته
 قفل، جذب الزق الیه و اتکا
 و سقانی اربمانی اربع
 و قفل در این موشح شش بار می‌آید و از اینرو آنرا از نوع تام می‌شمرند. و «خرجه» آن چنین است،

قد نماجی بقلبی و زکا
 لا تلخل فی الحب انی مدع
 رجوع به «ادباء العرب فی الاندلس و عصر الانبعاث» تألیف بطرس بستانی ص ۷۱ و الموجز ج ۴ «الادب فی الاندلس و المغرب» ص ۹۷ شود.
 ۳ - زجل (بفتح ز. ج) در لغت بمعنی بشادی آوردن و بلند کردن آواز است و در تداول ادبیات اندلسیان بر نوعی شعر آهنگدار نظیر تصنیفهای امروزی یا تصنیفهایی که در رقص بکار میرفته، اطلاق میشده است و در اسپانیا اینگونه قطعه‌های شعر کوتاه یا آهنگهای بازاری و رقص آنها را، Seguedilla یا Seguidilla مینامند که مأخوذ از زجل عربی است.
 ۴ - در نسخه خطی «ینی جامع» و چاپهای مصر بجای «متأخران» اهل اندلس است.
 ۱ - در چاپها و نسخ مختلف، معافرو معانی. و بمقیده دسلان صورت نیریزی صحیح‌تر است و آن منسوب به نیریز است که شهری در فارس نزدیک شیراز بوده است. و در هر حال شاعر در نیمه دوم قرن سوم هجری میزیسته چه وی معاصر عبدالله مروانی بوده است. در نسخه خطی «ینی جامع» نیز نیریزی است و گفتار دسلان را تأیید میکند. ۲ - عبدالله مروانی هفتمین خلیفه بنی‌امیه بوده که در اندلس سلطنت میکرد. وی در سال ۲۷۵ هجری بخلافت رسید.

«عقدالفرید» از وی تقلید کرده است، ولی با پدید آمدن متأخران در این اسلوب کسی نام آن دو را نمیبرد و موشحاتشان رونقی ندارد، و نخستین کسیکه پس از آنان در این فن مهارت یافته عباده قزاز^۱ شاعر معتصم بن صمادح^۲ خدایگان المریه بوده است. واعلم بطلیوسی^۳ گفته است که وی از ابوبکر بن زهر شنیده است که میگفت: همه شاعرانی که بشیوه موشح شعر میگویند ریزه خوار و طفیلی عباده قزازند و از این گفتار وی تقلید می کنند.

ماه تمامی (شب چارده) است - خورشید بامدادان است - شاخه نورستهای در میان شن زار است -^۴ بوی مشک میدهد - چه کامل اندام است! چه روشن و تابناک است. چه با رونق و با صفاست. بوی خوش می افشاند.

ناگزیر - هر که بروی دیده افکند - دل داده شد - و او را بدست نیاورد. و گفته اند از معاصران عباده که در عصر ملوک طوایف بسر میبرده اند هیچ - کس در فن موشح سرائی بر او سبقت نجسته است.

و پس از وی در مرتبه دوم (ابوبکر محمد) ابن ارفع راسه^۵ شاعر مأمون بن ذوالنون خدایگان (سلطان) طلیطله^۶ است. گویند ابن ارفع آغاز موشحی را که بنام وی مشهور است بسیار نیکو سروده است آنجا که گوید:

چنگ بدیع ترین آهنگ را نواخت و جویبارها سبزه زارهای بوستانها را

۱ - متوفی بسال ۴۲۲ هـ - (۱۰۳۰ م). ۲ - محمد بن معن بن محمد بن احمد صمادح مکنی به ابویحیی و ملقب به معتصم تجیبی صاحب المریه (Almeria) و بجایه (Bougie). و صمادحیه از بلاد اندلس است وی بسال ۴۴۴ هجری بسطنت رسید و در سال ۴۴۸ در المریه درگذشت (رجوع به لغت نامه دهخدا شود). ۳ - عبدالله بن السعید معروف به اعلم بطلیوسی (Bodajoz) عالم لغت و نحو در بلنسیه (Valence) وی بسال ۵۲۱ هجری درگذشت. ۴ - برای آشنائی خوانندگان با اسلوب وزن و قافیه این شیوه شعر عین قطعه نقل شد.

بدرتم . شمس ضحی . غصن نقا . مسک شم

مااتم . ما اوضحا . ما اورقا . ما انسم

لاجرم . من لمحا . قد عشقا . قد حرم

۵ - در ترجمه دسلان راسو و در نسخه خطی «ینی جامع» راسه و در چاپهای مصر و بیروت راس است. ۶ - Toléde.

سیراب کرد. و پایان آن را نیز نیک سروده است:

حرکت کن و از اینجا برو چه از سپاهیان مأمون یحیی بن ذوالنون مصون
نیستی، سپاهیان که گروه‌های سواره را بهراس می‌افکنند.^۱

سپس در این فن میدان مسابقه دیگری فرا رسید که مصادف با روزگار
فرمانروائی نقابداران (مرابطان) بود و بدایعی در آن پدید آوردند. و نامداران این
میدان عبارت بودند از: یحیی بن بقی^۲، و اعمی تطیلی و از بهترین موشحات اعمی
تطیلی^۳ این گفتار اوست:

چگونه میتوانم بشکیبائی راه بیابم - و حال آنکه نشانه‌های راه غم انگیز است.
کاروان (هم اکنون) در میان نهد صحرای - بانرم تنان شرمگین رهسپار است و دور میشود.^۴

و تنی چند از مشایخ گفته‌اند که دوستان اینگونه شعر در اندلس حکایت کرده‌اند
که گروهی از موشح سرایان در اشبیلیه^۵ انجمن کرده و هر یک موشحی در منتهای
استواری و زیبایی ساخته بودند آنگاه نخستین کسی که بهانشاد موشح آغاز کرد اعمی
تطیلی بود و او همینکه موشح مشهور خود را بدینسان آغاز کرد: خندان است از لؤلؤ.
هنگامیکه پرده بر گرفت ماه تمام پدیدار شد - روزگار (جهان) برای
درببر گرفتن او تنگ بود - دل من او را در بر گرفت.^۶

۱ - العود قد ترنم با بدع تلحین

و سقت المذانب ریاض البساتین

تخطرولش مسلم عساكر المأمون

مروع الکتائب یحیی بن ذوالنون ن. ل، شقت المذانب.

۲ - یحیی بن عبدالله بن بقی مکنی به ابوبکر شاعر بزرگ از مردم قرطبه (Cordou) اندلس که
دارای موشحات بدیعی است. وی بسال ۵۴۰ هـ (۱۱۴۵ م) درگذشت. ۳ - ابو جعفر بن عبدالله
تطیلی منسوب به تطیله شهری به اندلس که صاحب نفع الطیب ویرا بدان شهر نسبت داده، ولی صاحب
(قلائد العقیان) او را به طلیطله منسوب کرده است. وی بین قرن چهارم و پنجم هجری (قرن دهم و
یازدهم میلادی) میزیسته و بشعر ونثر و توشیح شهرت یافته است. (از ادباء العرب فی الاندلس ص ۸۷).
۴ - کیف السبیل الی صیری - و فی المعالم - اشجان - والربک و وسط الفلا - بالخرد النواعم - قد بانوا.
(بان - ن. ل). ۵ - Seville - ۶ - ضاحک عن جمان - سافر عن بدر - ضاق عنه الزمان -
و حواء صدری.

ابن بقی بیدرنگ موشح خود را پاره کرد و دیگران نیز از او پیروی کردند.
و اعلم بطلیوسی گفته است، شنیدم ابن زهر میگفت: هرگز برسخن موشح-
سرائی حسد نبردم مگر بر این گفتار ابن بقی که گفته است:
مگر احمد را در آن پایگاه بلند بزرگواری - نمی بینی که هیچکس بدان
نمیرسد؟

او (بمنزله خورشیدی است) که در غرب طلوع کرده است. ای مشرق! همانند
او را بما نشان ده؟^۱

و در روزگار آن دو شاعر (ابن زهر و ابن بقی) یکی از موشح سرایانی که موشح-
های دلپسند و مطبوع میسرود ابوبکر ابیض^۲ بود و حکیم ابوبکر بن باجه^۳ سراینده
آهنگهای مشهور نیز در عصر ایشان میزیست و یکی از حکایات معروف این است
که ابن باجه در مجلس مخدوم خویش ابن تیفلویت^۴ خدایگان سرقسطه^۵ حاضر
شد و موشح خویش را به یکی از کنیزکان آوازه خوان آن شاهزاده تسلیم کرد که
آنها بخواند و آغاز آن چنین است:

هر چه میخواهی دامن کشان بخرام - و مستی^۶ ما را به مستی بپیوند.
ممدوح از این شعر شادمان شد و همینکه موشح را بدین گفتار پایان داد:
خدا رایت پیروزی را برای ، امیر بلند پایه ابوبکر بست.
آنگاه که آهنگ به گوش ابن تیفلویت رسید بانگ بر آورد: چه شادی بزرگی!

۱ - اما تری احمد - فی مجده العالی - لایلق - اطلعه الغرب - فارنامله - یا مشرق. ۲ - ابوبکر
ابیض متوفی بسال ۵۴۴ (۱۱۴۹ م) (از ادباء العرب ص ۸۷). ۳ - ابوبکر محمد بن باجه تجیبی
سرقسطی فیلسوف و طبیب معروف به ابن صائغ از ادیبان و شاعران موشح سرا بود وزارت امیر ابوبکر
صحراوی فرمانروای سرقسطه را که از جانب مرابطان حکومت میکرد بر عهده داشت. وی در شهر
فاس بسال ۴۳۳ (۱۱۳۸ م) مسموم شد و زندگی را بدرود گفت (از ادباء العرب ص ۷۸ و رجوع
به لغت نامه دهخدا ذیل ابن الصائغ و ابن ماجه شود) . ۴ - این لقب استهزا آمیز - بمعنی
«پسر کره مادپان سه ساله» است و کلمه تیفلویت از لغات عربیهای پربهر است و او برادر زن پادشاه
مرابطان علی بن یوسف و مکنی به ابوبکر بن ابراهیم بود. (از حاشیه دسلان ص ۴۲۶ ج ۳).
۵ - Saragosse - ۶ - ن. ل. نیاس.

و جامه خویش را از شدت طرب بر تن درید و گفت: آفرین! چه نیکو آغاز کردی و چه نیکو پایان رساندی. و آنگاه سوگندهای مؤکد یاد کرد که نباید ابن باجه بخانه خود برود مگر اینکه بر روی زر حرکت کند. اما حکیم از فرجام بد این سوگند بیمناک شد و چاره‌ای اندیشید که به کفش وی زر بکوبند و با آن کفش به خانه رفت. و ابوالخطاب ابن زهر گفته است: در مجلس ابوبکر ابن زهر سخن از ابوبکر ابیض موشح سرائی که نام او یاد شد بمیان آمد آنگاه یکی از حاضران او را بی‌اهمیت تلقی کرد. ابن زهر گفت: چگونه بی‌اهمیت میشمی کسی را که میگوید:

نوشیدن باده بر روی سبزه زارهای پر از گل‌های گاو چشم بمن لذت نمی -
بخشید، اگر (دل‌انگیز) کمر باریکی نمی‌بود. که هر گاه بامداد یا عصر باز گردد
میگوید: چرامی به گونه‌ام سیلی زد، و باد شمال وزید. اما بیدرنگ قامت آزاد آن
شاخه نوس کج شد و من او را در زیر روپوش خود جای دادم.

او از موجوداتی است که دل‌ها را غارت میکنند.

میخرامد و ما را بشک و اضطراب گرفتار میسازد و چه نگاه‌های پرنواز و
کرشمه‌ای که ما را بگناه میراند.

و فغان از آن لبان گندم‌گونی که در زیر آنها دندان‌های ظریف و تابانی

نهان است،

دندان‌های تگرگ مانند‌ی که تشنگان را سیراب میکند.

و شفا بخش عاشق رنجور است.

۱- در چاپ‌های مصر و بیروت ابوبکر بن زهیر است، ولی صحیح صورت متن است که از چاپ «ب» و نسخه خطی «ینی‌جامع» نقل شده است و بطرس بستانی آرد؛ ابوبکر محمد ابن زهر اشبیلی از بهترین نوایغ خاندان زهر که در اندلس بفضل و ادب نامور بوده‌اند بشمار میرفته و از پزشکان و ادیبان معروف عصر خود بوده و بدربار مرابطان و آنگاه موحدان راه یافته است وی بسال ۵۰۷ هـ (۱۱۱۳ م) متولد شده و در آخر سال ۵۹۵ هـ (۱۱۹۸ م) مسموم گردیده و درگذشته است. (از ادباء العرب فی الاندلس وعصر الانبعاث ص ۷۷).

عاشقی که پیمان عشق را هر گز نمیشکنند.
 و در هر حال بر عشق پایدار است.
 آرزومند وصال است - و حال آنکه وی در حال هجران است.^۱
 و پس از ایشان در آغاز دولت موحدان چند تن در این فن شهرت یافتند مانند:
 محمد بن ابوالفضل بن شرف^۲ و دیگران. حسن بن دویریده گوید: حاتم بن سعید را
 دیدم که بدینسان موشحه‌ای آغاز کرده بود:
 باده و همدم خوش طبع، چنان است که ماه تمام با خورشید روبرو شود.
 و ابن هر دوس که گوید:
 ای شب وصل و فرخندگی بخدا باز آی
 و ابن موهل که گوید:
 عید هنگامی نیست که جامه ابریشمین و زیبا بپوشند و عطریات ببویند، بلکه
 عید هنگام دیداد یار است.

دیگر ابو اسحق دوینی^۳. ابن سعید گوید: از ابوالحسن سهل بن مالک شنیدم
 که میگفت: روزی بر ابن زهر^۴ داخل شدم در حالی که وی پیر شده بود و جامه
 بادیه‌نشینان بر تن داشت، زیرا در حصن استپه^۵ بسر میبرد، ابن زهر مرا شناخت، و
 من در پائین مجلس نشستم. سرانجام سخن از شعر بمیان آمد و من از موشحه‌ای که

۱ - متن شعر چنین است: مالذلی شرب راح - علی ریاض الاقاح - لولا هضیم السواح - اذا اسا
 (ن. ل. اتی . انثنی) فی الصباح - اوفی الاصل - اضحی یقول - ماللشمول لطمت خدی - وللشمال -
 هبت فمال - غصن اعتدال ضمه بردی - مما ابادالقلوبا - یمشی لنا مستریبا - یا لحظه ردنوبا (ن - ل،
 زدذنوبا) - ویا لمام الشنیبا - بردغلیل - صب علیل - لایستحیل - فیه عن عهد - ولایزال - فی کل
 حال - یرجو الوصال - وهو فی الصد. ۲ - ظاهراً منظوم مؤلف از محمد بن ابوالفضل بن شرف
 ابن شرف محمد بن سعید قیروانی باشد که یکی از فحول شاعران افریقیه بشمار میرفته و او را با ابن -
 رشیق شاعر محاجات و مشاجره بوده است - از او است: کتاب ابکار الافکار در ادب، منظوم منظوم.
 (رجوع به لغت نامه دهخدا شود). ۳ - دسلان مینویسد: این اشخاص شناخته نشدند «دوینی
 و ابن سعید». ۴ - در چاپهای مصر ابن زهریر . ۵ - حصن Estepa در ناحیه اشبیلیه
 «Seville» واقع است.

سروده بودم این چند بیت را انشاد کردم:

سرمهٔ تاریکی از دیدهٔ سپیده دم، هنگام بامداد ناپدید میشود. و ساق (کناره) جویبار به حله‌های سبز آراسته شده است که از وادی‌ها برخاسته‌اند.

ابن زهر برخاست و گفت: تو این شعر را سروده‌ای؟ گفتم آزمایش کن. گفت: تو کیستی؟ من خود را معرفی کردم. آنگاه گفت: بمقام برتر آی. بخدا ترا نشناختم. ابن سعید گوید: ابوبکر ابن زهر سرآمد شاعرانی است که من ملاقات کرده‌ام، موشحات او در شرق و غرب انتشار یافته است. و نیز گوید: «ابن سعید» از ابوالحسن سهل بن مالک شنیدم که میگفت: به ابن زهر گفتند: اگر از تو بپرسند، بدیع‌ترین شعری را که از نوع موشحات سروده‌ای کدام است چه پاسخ میدهی؟ گفت این ابیات را میخوانم:

چرا این شیدای عشق، از سر مستی بهوش نمی‌آید؟ او! چه اندازه او مست است!

(بی‌آنکه باده بنوشد. چرا غمزده‌ای که شیفتهٔ دیار خویش است اینهمه برای وطن بانگ‌واری میکند؟)^۱.

آیا روزها و شبهای «خوشی» را که نزدیک خلیج گذرانده‌ایم بما باز می‌گردد؟ و آیا از نسیم خوشبوی، مشک‌دارین^۲ بر خوردار میشویم؟ و آنگاه که^۳ جایگاه زیبا و شادی بخشی بما جان تازه‌ای ببخشد. و جویباری که درخت خرم و پر شاخ و برگ بر آن سایه افکن^۴ باشد و آب در حالی که روان است بر روی آن سبزه‌ها و انواع ریاحین شناور و غریق باشد.

۱ - این شعر در چاپ پاریس نیست و در نسخهٔ خطی «ینی‌جامع» جای آن سفید است.
 ۲ - در چاپ پاریس بجای «اونستفاد» «اذیستفاد» است. ۳ - دارین بندری است در بحرین که بدان مشک از هند وارد میکنند (از اقرب‌الموارد). ۴ - در چاپ پاریس بجای: واد، واذ. آمده است که صحیح‌تر بنظر می‌رسد. ۵ - «اظله» در چاپ پاریس را بر «ظله» در چاپهای مصر و بیروت ترجیح دادم.

و پس از وی ابن حیون شهرت یافته است و او سازنده تصنیف (زجل) معروفی است که بدینسان شروع میشود:

هر دم وی تیری^۱ درزه می نهد.

بهر گونه که بخواهد، خواه با دست و خواه با دیده.

و هم در باره دو چشم^۲ «تیر انداز» میسراید: من زیبا و نمکین آفریده شده، و همچون تیر انداز ماهری آموخته گشتم.

و لحظه پیکار را فرو نمی گذارم.

با دو دیده ام همان وظیفه ای را ایفا میکنم که با دستانم هنگام تیر اندازی انجام میدهم. و در عصر آن دو «ابن زهر و ابن حیون» در غرناطه مهر بن فرس نیز شهرت یافته بود.

ابن سعید گوید: این اشعار از اوست: بخدا خوش است روز شادی بخشی که بر روی چمن زارهای ساحل رودبار حمص «اشبیلیه» گذرانندیم. آنگاه بسوی دهانه خلیج متوجه شدیم، از باده زرین رنگی که به مشک مهر شده بود، بوی خوش در فضا میپراکنندیم.

و در آن هنگام چنگال تاریکی روپوش عصر را در هم می پیچید.

وقتی ابن زهر این شعر را شنید، گفت چقدر ما از این روپوش دور هستیم! و همزمان وی (مهر بن فرس) در همان شهر، شاعر دیگری بنام مطرف^۳ بود ابن سعید از پدر خود نقل میکند که مطرف روزی نزد ابن فرس رفت، ابن فرس از جای برخاست و او را مورد احترام شایانی قرار داد مطرف گفت: بشین و مرا اینهمه

۱ - «سهمه» «پ» بینهم. (ب - د) و من صورت نخست را برگزیدم. ۲ - در چاپهای مصر و بیروت «فی القصیده» و در چاپ «پ» «فی القضیتین» است و صحیح فی العینین است که در «ینی» آمده است. در چاپهای مصر و بیروت علت بجای «خلقت» غلط است و چنانکه دسلان مینویسد، (ص ۴۳۰ ج ۳) تذل و تعمل را باید نخلو و تعمل بصورت متکلم مع الفیر بخوانیم که در لهجه عامه مردم اندلس بجای متکلم وحده بکار میرفته است همچنین در لهجه عوام آن سرزمین «ساع» بجای ساعت و «فلش» بجای: فلیس استعمال میشده است. ۳ - «بضم م - فتح ط - کسر - ر مشدد» «پ» «بفتح م - ر» «د».